

# امرار الالام

خصوصی

حرف

ج - چ - ح - خ - د - ذ

## جلد سوم

تالیف

فاضل مازندرانی

## مقدمه جلد سوم

این کتاب سومین قسمت از "اسرار الآثار" امری تألیف فاضل  
مؤیدرانی است که اینک به علاقمندان تقدیم میشود و برای مزید  
اطلاع خوانندگان گرامی این توضیح را اضافه میکند که اصل  
کتاب اسرار الآثار برای انتشار به پنج جلد نامساوی به ترتیب  
زیر تقسیم شده است :

جلد اول : شامل حرف " الف " که قبلاً منتشر شده است  
جلد دوم : شامل چهار حرف از حرف " ب " تا حرف " ث " که قبلاً منتشر شده است .  
جلد سوم ( کتاب حاضر ) : شامل شش حرف از حرف " ج " تا حرف " ز " که اینک منتشر میگردد

جلد چهارم : شامل سیزده حرف از حرف " ر " تا حرف " ق " .  
جلد پنجم : شامل هشت حرف از حرف " ک " تا حرف " ی " .  
نظر باینکه مطالعه مطالب مندرج در مقدمه جلد اول  
بخواننده کمک میکند تا بهتر و کاملتر از این لغت نامه استفاد  
کند بنابراین توصیه میشود قبلاً بمقدمه مذکور مراجعه فرمایند  
و به این نکته مخصوصاً توجه داشته باشند که شماره ای  
اطلاعات جغرافیائی و آماری مندرج در اسرار الآثار مربوط به  
سالهای مقارن با تألیف کتاب بوده که در حال حاضر تغییر کلی  
یافته است ولی ما برای حفظ اصالت کتاب همان مطالب را عیناً  
از نسخه خط مؤلف نقل کرده و از هرگونه تغییر و تصرف در  
عبارات اصلی کتاب خودداری کرده ایم

مؤسسه ملی مطبوعات امری

مؤسسه ملی مطبوعات امری  
۱۲۸۱

ج

حرف جیم در آثار این امر غالباً رمز از  
 آقا جمال بروجردی و گاهی از ملا  
 جعفر نراقی است که ضمن نام خود

مذکورند قوله :

«جناب حرف جیم علیه بها» الله الا بهی هو السامع  
 البصیر یا حرف الجیم ان استمع ما ینطق به کلمة الله فی  
 السجین الخ \*

یا جابلسا و جابلقا که جمعی از علماء  
 اثنی عشریه نوشتند در شهر در مشرق  
 و مغرب است و قائم موعود در آنجا ساکن  
 و از آنجا طالع میشود و شگفتیهای خیلی غریب در آن خصوص  
 ذکر نمودند در لوحی است قوله :

«بگواید وستان کذب قبل ( مراد از اینگونه معتقدان  
 در حق موعود منتظر است ) محبوب بعد را آویخت و برصا  
 ظلم شهید نمود ( مراد شهادت حضرت نقطه است )  
 تفکر در نفوس کاذبه خائنه که باسم صدق و امانت و زهد و

وع ما بین ناس ظاهر بودند نمائید تا از فرع این یوم اکبر محفوظ مانید یکی ذکر جا بلقا نمود دیگری جا بلصا اشاره کرد کاذب دیگر هیکل موهومی ترتیب داد و بر عرش ظنون مقرر معین نمود و بی انصافی ناحیه مقدسه ذکر و بی انصافی دیگر کلماتی با و نسبت داد و این امور منکره کاذبه سبب و علت شد که سلطان مدینه احدیه را بتمام ظلم شهید نمودند .

و در مقاله سیاح در بیان مخالفت و مقاومت و نعره و فریاد علما در اول ظهور این امر است قوله :  
" جا بلقا چه شد جا بلصا کجا رفت "

و جاش عربی مشتق از جثو بمعنی ( جاشیه ) بزانو افتاده بذلت و خضوع تحت قدرت و قهاریت در قرآن است :  
" و تری کل امة جاشیه "

و در لوحی :  
" سوف تراهم جاشیه علی ارض الوهم "

در لوح ( دعاء ) يدعوه محیی الانام  
جا حدوا فی الايام ) قوله :  
" و جا حدوا باياتك "

مشتق از جحد بمعنی انکار بجای جحد و آیاتك یعنی آنهمه آیات ترا انکار کردند .

و جارچی باشی از اصل کلمه جارترکی بمعنی اخبار و اعلان کسی که مباشر و منادی آگهی ها و آگهی خواهمها در اسواق و معابر بود

در لوح خطاب بصدر دولت عثمانی است قوله :  
" بعد شخصی دیگر ندا نمود مذکور گردید جارچی باشی است "

در صورت زیارت ملا علی بابای صغیر تاکری :  
( جارحة )  
" علی الصخر الجارحة " زخم و ریش کننده

عربی کنیز را نیز گویند و حدیث معروف بنام حدیث جاریه مروی از امام درذیل ت ق ی ذکر است و حضرت نقطه را بر آن حدیث شرحی تأویلی است که در اوائل ظهور در شیراز فرمودند و بنام " تفسیر حدیث جاریه " مشهور میباشد .



کتاب...

جا -

(جامد) اسم فاعل عربی نا روان بسته و خشک .  
در لوح طب است :

"وبا لمایع قبل الجامد"

(جامعه) صغیره صورت زیارتی از باب اعظم در  
حق خاندان رسالت در ایام شیراز

است که بابیان در ایام جمعه میخوانند

قوله :

"بسم الله الرحمن الرحيم اشهد ان لا اله الا الله  
وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله اللهم صل  
على محمد وآل محمد السلام عليكم يا آل الله ورحمة الله  
وبركاته السلام عليكم يا آل طمس ورحمة الله وبركاته  
السلام عليكم يا آل طه ورحمة الله وبركاته السلام عليكم يا  
آل يس ورحمة الله وبركاته السلام عليكم يا اهل بيت القدرة  
و منزلة الكلمة التامة و معدن العزة و مظهر السطوة و رحمة الله  
وبركاته السلام عليكم يا اهل العشيّة و اختها و ركن القدر  
واصله و مقدر الامضاء و حكمه . . . . . فاشهد ان المشية قد

طس

شيئت بمشييتكم وان الارادة قد عيّنت بارادتكم وان القدرة  
قد فصلت بقدرتكم وان القضاء قد قضت بامضاءكم . . . وان  
الكتاب قد نزلت من سحائب عدل آياتكم . . . . فاشهد  
ان احدا من شيعتكم لما تجلى على الطور في يوم الاول  
وجدت الحقائق و آثارها و خرت الافئدة في مقاماتها  
و خلقت الجنان و انوارها و سقرت النجيم و كل من فيها  
الرخ "

(عاجی میرزا) کاشانی از شاهیر شهداء بابی

و مؤلف اولین کتاب تاریخ معروف بابیه

که در تاریخ ناضل قائینی مذکور و در

(جانفی)

ضمن نام نبیل کثیری از مطالب آن مسطور میباشد و معلوم  
است که نسخه ای از آن بدست نبیل نام برده بود و در تاریخ  
ظهور الحق بتفصیل شرح احوال مسطور گردید و زکری از  
وی ضمن نام بقره است .

و آقا جان بیگ کج کلاه تبریزی ازلی موصوف در تاریخ

ظهور الحق در ضمن نام یحیی هم اشاره است .

(جُبّ)

عربی چاه عمیق و خنجره و سجن زیر زمین .

در قرآن در قصّه یوسف است . قوله :

"لا تقتلوه و القوه فی غیابک"

الجَبِّ

در لوح بنصیر است قوله :

" یوسف ابهی را بجبّ حسد مکنید "

عربی مبالغه از جبر بمعنی با قدرت

(جَبَّار)

و قهاریت از اسماء الله است .

در لوح رئیس است :

" اخذهم جذب الجبّار "

اصلاً سریانی یا عبرانی مذکور در قرآن

(جَبْرَئیل)

و نام فرشته معتقد و مشهور نزد عامه

مسلمین

در لوحی است :

" وَاَمَّا مَا سَأَلْتَّ مِنَ الْجَبْرِ یَا اِذَا جَبْرَئیلُ قَامَ لِسَدِی

الوجه و یقول یا ایّها السّائل فاعلم اذا تكلم لسان الاحدیّه

بتكلمته العلیا یا جبرئیل ترانی موجوداً علی احسن الصّور

فی ظاهر الظّاهر لا تعجّب من ذلك ان ربك لهو المقدر

التقدیر "

عربی جبر و قهر و قدرت اکیده و باصطلاحاً

(جَبْرُوت)

ارباب علوم عقلیه عالمی از عوالم نامحسوس

الهی . در لوحی خطاب بنصیر است :

" و انّ هذا الحسین بالحقّ قد طهر بالفضل فسی

جبروت العدل و قام علیه المشركون "

و در لوحی دیگر

" حال امری در نوم مشاهده میشود و بعد از سنین

معدودات همان ملاحظه میگردد بیک نظر اگر گفته شود

عالم مثال است بین عالمین شبه ملکوت که آنرا بعضی عالم

مثال میدانند ما بین جبروت و ناسوت صحیح است "

عربی با یا " نسبت بجبلّه سرشت و -

(جَبَلِی)

طبیعت بمعنی طبیعی و خلق .

در رساله " مدنیّه است :

" همچو گمان نرود که اهالی ایران در زکا " خلقی

و فطانت و دها " جبلی . . . پستترند "

که عرفاً جدّه تلفظ کنند شهر بندر مکه

(جُدَّة)

واقع در ساحل بحر احمر از حجاز

بمسافت نود کیلومتری غربی مکه . حضرت

نقطه از آنجا بحجّ مکه رفتند و هم از آنجا عودت کردند و

هنگامی در ضمن ایرانیان تجّار مقیم آنجا یحیی نام بابی

استقرار داشت که احوال مخالفت اشتمالش با امر بهائی در

آثار غصن اعظم ابهی و در تاریخ ثبت و در ذیل نام یحیی نیز

اشاره است و نام جدّه در آثار مذکور میباشد و در آن دور جمعیت اهالی بلد مرگب از مسلم و مسیحی و هند و بیست و پنج هزار معدود شدند و در ایام حج البته چند مقابل اضافه میکشند .

عربی . در لوح قد احترق المخلصون  
(جَدْبَاء) قوله :

" قد بقى الغلام فى ارض جدباء  
ايّن غيث سماء فضلك يا غياث العالمين " زمين خشك و باير مقصود ارض عكا از نظر مدنيت و معنويات است .

عربی قبر اجدات جمع . در لوحی است :  
(جَدَث) " مَرَّ الى البلاد بنفحات ربك  
مالك الاسماء لعلّ يقوم الناس من

الاجداث "

و در سورة الذبح قوله :

" لعلّ يخرجنّ العباد من اجدات الغفلة "

جدال مجادله عربى خصومت و كينه  
ورزى . در لوح خطاب باشرف است  
(جَدَل) قوله :

" ولا تتبعوا الذين هم جادلوا بنفسي وانكروا الحجة "

التي جعلها الله برهان امره  
و قوله :

" نزاع و جدال شأن درنده های ارض . . . "

نام شرکت جدیده مذکور در آثار مرکز

(جدیدة) عهد ابهى و متداول بین بهائیان

شرکتی در طهران با اقدام آقا سید

حسن متوجه هاشمی زاده از پوله های صد دینار آن زمان

الى يك قران ازین و آن از بهائیان تأسیس شد و در حدود

سال ۱۳۲۴ هـ ق تجارتخانه شد بکار تجارت بسزای

و خدمات امر بهائی پرداخت .

عربی کشر . در لوح رئیس است :

(جَدَب) " اخذهم جذب الجبار "

جذباً

جذباً بصورت صفت مؤنث

اجذب بمعنی باجذب و کشر در بسیاری از الواح و صف

شهر طهس است که باین نام شهرت یافت قوله :

" جذباً آقامهدی هوالتاطق . . . طوبى لكیما

مهدی " و قوله :

" در این حین لحاظ عنایت مظلوم بجذباً توجه

نمود یا اهل جذباً نداء مظلوم را بشنوید و بما ینبغی

لا تيام الله تمسك نعايد "

مصدر باعنی مجرد عربی بمعنی جمع

(جَرَثْمَةٌ) کردن . در لوحی صادر در ایام

ادرنه خطاب بملا محمد نبیل زرنده

است قوله :

" قل ان الذين كان في قلوبهم ظن من الفلالم

فسوف تنزل اقدامهم عن الصراط ويجرثمهم في هاوية

القبر وكذلك يحوي المشركين سوء العذاب "

عربی زمین بی علف و گیاه . در لوح

(جرز) خطاب بنصیر است قوله :

" ولكن ازر ارض جرزه غير مرضيه

مطروح شود ابدًا شمری و اثری از وجود نیاید " الخ - جرز

در اینجا بشوب معنی وضع برای تأنیث معنوی ارض با تا

تأنیث استعمال گردید .

عربی بمعنی خطا و گناه . اجرام

(جرم) مصدر مزید بمعنی خطا و گناه کردن .

در سورة الذبح است :

" يا قوم ان كان هذا جرمي فليست انا اول من اجرم

بين يدي الله بل عباد مكرمون "

در اصطلاح عربی روزنامه است . جراثید

جمع . و جریده اخبار و واقعات در

آثار و الواح حضرت بهاء الله مدح

و ستایش شده بشرط آنکه جز حقایق و اخبار مسلمه راننگارند

و از جرائد بهائی نخست " نجم باختر " است که ماهیانه

منطبع در ایالات متحده امریکا با قدام احمد سهراب انتشار

یافت و از هر یک از زبانهای فارسی و انگلیزی قسمتی داشت

که قسمت فارسی را احمد سهراب مذکور و قسمت انگلیزی

را مستر ویندت امریکائی در شیکاگو میبشرت میکرد و قسمت

فارسی را بعدتی دیگر دکتر ضیا بقدادی و بعداً فاضل

مازندرانی چندی نوشتند و نیز روزنامه هفتگی " خورشید

خاور " در عشق آباد که آقا سید مهدی گپایگانی مینوشت

و دیگر جرائد فارسی و انگلیزی و هندی و آلمانی بسیار شد

عربی گناه . در صلوة است :

(جريرة) " جریراتی منعتنی عن الورد فی

ساحة قدسك "

عربی بمعنی خیانت و گناه . در لوح

(جریمه) بشیخ نجفی اصفهانی ذکر است و بیان

آن ذیل اخ و اخت ثبت میباشد .



نام بیان عربی . و در لوح مسطور ذیل  
ج م ل ثبت میباشد قوله :

(کتاب الجزاء)

" از آن گذشته در کتاب جزاء

میفرماید " الخ

فعل ماضی بمعنی وافر و بزرگ . از مرکز  
میثاق است قوله :

(جَزَلَ)

" نحمد الله على ما كشف الفطاء "

و جزل المطاء " یعنی بخشش وافر و بزرگ کرد - شاید  
نسخه اصلیّه آجَزَلَ بود یا جَزَلَ بتضعیف از باب تفعیل  
است یا الف و لام در العطاء عوض از مضاف الیه محذوف  
بمعنی " جزل عطاءه " است و یا آنکه طبق عرف ، لازم -  
بمعنی متعدی استعمال گردید .

عربی تن . در لوح بنصیر است :

(جَسَدَ)

" تا آنکه بالاخره جسد میراد در

هوا آویختند " که مراد صلب و قتل

نقطه اولی میباشد

و در لوح طبّ است :

" قل الحسدُ یا کل الجسد "

(جَعَبَة)

عربی ترکش و تیردان . و در فارسی

شایع در ظروف کوچک میباشد . در لوح  
بصدر عثمانیست قوله :

" بعد از مقدار بیست دقیقه

شخصی از برای خیمه بیرون آمد و جعبه ای در زیر بغل  
ازو سؤال نمودم این جعبه چیست " الخ  
و در لوح بشیخ سلمان است قوله :

" یک جعبه نیات بجهت حضرات موصل داده شد

برسانید " الخ گویا برای حرم کاشی و غیرها فرستادند .

عربی موی پیچ و تاب خورده و در عسرف

(جَعَدَ) فارسی زلف .

در لوح سورة القلم است :

" أَنْ يَأْخُذَ بِالْبِهَاةِ . . . أَنْ أَطْلَعِ عَنِ أَفْوَاقِ

الرَّضْوَانِ بِجَمَالِ الرَّحْمَنِ وَعَلَّقَى حَوْلَ ثَدْيَيْكَ مِنْ جَعْفَدِكَ

الرَّيْحَانِ " که مراد گیسوان میباشد .

در آثار این امر بعلاوه عده ای از سلف

کثیری از اهل این دوره مذکور و موصوف

شدند

از آن جمله :

ملا جعفر آسیابان گندم پاک کن اصفهانی است که در کتاب

بیان در شأن اوست قوله :

" در وقت جوهرگیری گندم پاک کن قمیص نقابت را -

میپوشد " و راجع باو در کتاب اقدس است قوله :

" وَأَقْبَلِ إِلَيْهِ مَنْ يُنْقِي الْقَمَحَ وَالشَّعِيرَ " و کلمه ينقى فعل

مستقبل بنوع حکایت حالی از ماضی استعمال گردید و بسا

اینکه کان مقدر است یعنی " مَنْ كَانَ يُنْقِي " .

دیگر ملا جعفر نراقی راجع باو در لوحی است قوله :

" وَاذْكَرِ الْأَعْرَجَ إِذْ كَانَ فِي الْعِرَاقِ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِ الْأَلْوِاحَ

وَدَعَوْنَاهُ إِلَى اللَّهِ الْعَزِيزِ الْمُخْتَارِ أَنَّهُ أَعْرَضَ عَنِ الرَّحْمَنِ بِمَدِّ

الَّذِي أَنْزَلْنَا عَلَيْهِ الْآيَاتِ وَظَهَرْنَا لَهُ الْبَيِّنَاتِ عَلَى شَأْنِ إِشْرَاقِ

مِنْ أَفْقِهَا شَمْسِ الْحِجَّةِ وَالْبُرْهَانَ فَلَمَّا تَمَّتْ حِجَّةُ رَبِّهِ عَلَيْهِ

وَعَدْنَاهُ بِالْعَذَابِ وَآخِذْنَاهُ بِسُلْطَانٍ مِنْ عِنْدِنَا ثُمَّ تَرَكْنَاهُ

آيَةً لَا أُولَى إِلَّا لِلْبَابِ أَنَّهُ ادَّعَى فِي حَقِّهِ اعْظَمَ عَمَّا ادَّعَى أَوَّلُ

مِنْ كُفْرٍ بِاللَّهِ وَوَعَدَ النَّاسَ بِظَهْرِهِ فِي هَذِهِ السَّنَةِ غَافِلًا عَمَّا

قُدِّرَ لَهُ مِنْ لَدَى اللَّهِ الْمُقْتَدِرِ الْقَهَّارِ " .

و در لوح القدس خطاب بحاجی محمد اسمعیل ذبیح کاشی

است :

" ان ياذببح تفكر في الذي جعلنا ظاهره عبرة لعبادنا

المتبصرين بحيث لو يشهد احدٌ مشيه ليوثقن بانّه لم يزل

كان كافرًا بالله ثم مشركًا بنفسه ومعرضًا عن لقاءه ومتوهمًا

في امره ومتصتًا بدونه و متشبثًا بذيل كل مشرك عنود " .

دیگر ملا جعفر کرمانی . راجع باو در لوحی است قوله :

" جعفر كذاب در آن ارض ظاهر في الحقیقه جعفر

كذاب این است نه آنکه از قبل باو نسبت داده بودند ابناش

اخبت از او " الخ و نیز راجع باو و پسرش شیخ احمد روحی

است قوله :

" این جعفر کرمانی گفته چند کتاب از نقطه اولی

و فلان نزد من موجود است قل کذبت و ربّ الکعبة آیم اللّٰه

بیبی انصافی تکلم نمود " الخ

و حاجی جعفر تبریزی که در ادرنه حلقوم خویش برید

در لوحی است قوله :

" منهم من قطع حنجره ان رأى نفسى مظلوماً " الخ

و میرزا جعفر شیرازی بانی مسافرخانه برکوه کرمل که در

سفرنامه اروپا مذکور میباشد و غیرهم که در مجلّدات ظهور

الحق شرح حال نوشته گردید . و از جمله جعفر نامان

ملا جعفر شهید جاسبی که در تاریخ بتفصیل ثبت میباشد

و خطابی و صورت مناجاتی در زکروی چنین است :

" هو اللّٰه مناجات در ذکر من فاز بالرفیق الاعلی

جناب ملا جعفر جاسبی علیه بهاء الله الابهی هو الله  
 سبحانك اللهم . . . ومنهم عبدك و رقيبك و وصيفك  
 جعفر قد عقروجه و مرغ جبينه بتراب الذل تذلل لعظمتك  
 و تبتلا الى سلطنتك و تضرعا الى ملكوتك و تشبثا بذيل  
 كبريائك . . . . حتى ناري باسمك وضح ضجيج اهل  
 الملكوت على منبر الخطاب في يوم الاياب و علاصريخا علاما  
 لكلمتك في محفل حافل بين برتتك و صرح بظهورك  
 و اتمام حجتك و اوضح برهانك بستر باسرا ك و تلا آياتك  
 و رتل كلماتك و لم تأخذهم لومة لائم في امرك و لا خشى  
 سطوة الطغاة من خلقك فقام الكل عليه بكل ذل و عدوان  
 و ضرب و سب و طعن و توهين و عذاب فامل من كل ذلك  
 و لا كل لسانه في ذكرك بل ازداد فرحا و سرورا و جذبا  
 و حبورا الى ان حضر في محفل اشقى خلقك و كلفه و قال  
 ان آمنت بربك فاقبض على جمر الغضا و نار تطفى فوضع  
 يده في لهيب النار الى ان انتشر منه القناد فالتوا عليه  
 القبض في سبيلك و القوا عليه من العذاب في محبتك  
 و اخرجوه بمانادي باسمك و ارسلوه الى المدينة الكبرى  
 و سجنوه في البئر الظلما و اذاقوه من البلاء و شدوا  
 عليه العذاب و العقاب حتى شرب كأس الغدا و ذاق -

حلاوة الثناء و صعد الى الرفيق الاعلى " الخ  
 و از جمله جعفر نامان :  
 آقا سيد جعفر يزدي که در بغداد سوره نصح برای وی  
 صدور یافت و در مراجعت در نائین در گذشت .  
 بمعنی صیر در لوحی است :  
 " كذلك ينصحك قلم الامر بعد از  
 (جَعَلَ)  
 جعله الله غنيا عن العالمين  
 جَعَلَ عربی که حُنْفَسَاء هم گویند سرگین گردان . حشره  
 سیاه رنگ معروف . در لوح سلمان است :  
 " شکر بطوطی دانند و زبیل بجعل "  
 و جغرافیه از لغت اروپائی مستعمل در  
 عربی و فارسی معاصر علم وصف کره زمین  
 است . در رساله مدنیه است :  
 " مملکت ایران بحسب اعتدال و مواقع طبیعیّه و محاسن  
 جغرافیا و قوه انباتیه منتهی درجه تحسین را داشته "  
 علم جغریا علم حروف منسوب بائمه  
 و گروهی از روحانیین اثنی عشریّه  
 معروف است و در کتاب اسرار الایثار عمومی  
 بتفصیل ذکر میباشد و در یکی از توقیعات در علم حروف و

کیما چنین مذکور قوله :  
 " ذلك شجّ مما اخذت من جفرا لا کبرخذ بقوة الله  
 ما القیت عليك " الخ ودر ضمن دلائل هم زکری است .  
 عربی بمعنی رمنده . در ذیل کرمان  
 ذکر است . (جَمُول)

از وطن در عربی بمعنی واگداشتن  
 ودر آمدن از وطن وانتقال بجائی دیگر  
 است . در شأن زین المقربین است  
 قوله :

" فاضطرّ الى الهجرة والجلاء " .  
 ازین ریشه عربی ومشتقاتش اسماء  
 اشخاص بسیار در آثار مشهورند .  
 ملا جلال الدین رومی معروف ومیرزا

جلال دامادوستید جلال بن سینا در سفرنامه وغیرها  
 و جلیل خوشی که ضمن نام خوی ذکر میباشد و زکر جلیل  
 قطعه ای از فلسطین در لوحی ذیل نام خلیل مذکور و در  
 رساله مدنیّه است قوله :  
 " زمانی که نجات قدسیّه روح الله خطّه فلسطین

و جلیل و سواحل نهر اردن و جوانب اورشلیم را معطر  
 ساخت و نیز کلمه استجلال ردیف استقلال بکثرت استعمال  
 گردید مانند عبارت " وفي ازل الازال در مقعد و مقرر  
 استقلال واستجلال خود خواهد بود "

صلوة الجماعة در اسلام نماز بحال  
 (جماعة) اجتماعی است . در کتاب بیان است  
 قوله :

" في حرمة صلوة الجماعة الا صلوة الميت " ودر کتاب  
 اقدس است :

" قد رفع حکم الجماعة الا في صلوة الميت " .  
 مصدر عربی بمعنی زیبایی چه ظاهر و  
 چه باطن و در اصطلاح عرفاء مقابل  
 جلال وصف و رسم لطف و رحمت خدائی  
 میباشد

و جمال قدم بمعنی زیبایی ازلی جاوید مقام باری تعالی .  
 و در لوح مسلمان است قوله :  
 و این واضح است که احترام این بیوت بعلت آن بود که  
 جمال قدم جلّ اجلاله بخود نسبت داده با آنکه کل عارف  
 اند که جمال قدم محتاج به بیستی نبوده و نخواهد بود .

انشاء الله جميع در ظل جمال قدم ساكن و مستريح باشند  
 و بشرط اوناظر وان هذا لفضل عظيم . . . قسم بجمال  
 قدم كه اين ايام در هر حين از سماء عرفان رب العالمين .  
 و از القاب مخصوصه ابهى در آثار وافواه گرديد . در لوحى  
 است قوله :

" قل يا قوم خافوا عن الله ولا تقولوا ما قاله المشركون  
 فى كل الايام الى ان انتهت الى يوم فيه اشرق جمال القدم  
 من افق اسم كان لدى العرش عليا "  
 و در لوح بنصير است قوله :

" و انك لما وجدت منه روائح البغضاء عن جمال  
 السبحان ايقر بانته لهو الشيطان " الخ

و در لوح باشرف است قوله :

" وكذلك ورد على جمال القدم من هولاء الظالمين "

وقوله :

" ذكر الله فى شجرة الفردوس انه لا اله الا هو العزيز  
 المقدر العليم . . . ان يا جمال القدس فى كلمة الاكبر  
 فاخرق الحجب ولا تخف من احد فالق على الناس ما  
 القياك من وراء قلزم القضاء " الخ و قوله :  
 " بعد الذى جلس جمال القدم فى السجن الاعظم " الخ

و قوله :

" هو الباقي شهد شعرى لجمالى بانى انا الله لا اله

الا انا قد كنت فى ازل القدم الهافردا واحدا صمدا باقيا  
 قيوما ان يا اهل البقاء اسمعوا ما يظهر من اطوار هذا الشعر  
 المولهة المضطربة المتحركة على سينا النار فى بقعة التور  
 هذا العرش الظهور لله لا اله الا انا قد كنت فى قدم الا قدم  
 مليكا سلطانا احدا ابدا وترا دائما قدسا ان يا ملا السما  
 والارض لو انصتوا آذانكم لتسمعوا من شد راتى بانته لا اله  
 الا هو كان واحدا فى ذاته وفى كل ما ينسب اليه "  
 و در لوح رئيس است :

" ينبغي لهم ان يفدوا بانفسهم فى سبيل احبائهم

و كيف جماله المشرق المنير " . . . لو ادركه الكليم ليقول  
 لك الحمد بما اريتنى جمالك " و در ذيل ح م د نيز در  
 خطابه نكر است و نيز معدودى از مشاهير بنام و لقب  
 جمال در الواح و آثار وافواه مذكور و مشهورند از آن جمله :  
 شيخ جمال الدين بروجردى معروف بعنوان آقا جمال و  
 ملقب باسم الله الجسيم كه مفضلا در تاريخ ظهور الحق  
 ثبت گرديد و در الواح كثيره موصوف مىباشد قوله :

" بحر وحى كه در قلم اعلى مسطور است بصورت اين

کلمات ترشح نموده ای جمال بحق اقدس و اردشیدی " الخ  
و قوله :

" جیم بسم الله العلیّ العظیم المقتدر العزیز  
المحبوب فسبحان الذی نزل الآیات بالحق علی النبیّین و  
المرسلین . . . ان یا حرف الجیم اسمع ما یلقیک حمامة  
الامر فی ایام الذی اجتمعوا علیه اهل الکفر و البغضاء  
بغیر اذن ولا کتاب من الله العزیز المحبوب ویرید ان یرجو  
من الارض کما اخرجوه اول مرة ( قصص نبیین تا بلا یای  
حضرت نقطه را بیان فرمودند و بلا یای وارده خود و معاندت  
ملاهای نجف خصوصاً شیخ عبدالحسین طهرانی را شرح  
دادند ) . . . . منهم الذی سئى بالعبد لهذا الاسم  
. . . لهذا جعله الله خادماً لحروفات نفسه رغماً لانفسه  
بحیث یحتمل جدار الذی کان منسوباً الیهم " الخ شیخ  
عبدالحسین مذکور مأمور و مشغول تعمیر قبه و مرقد کاظمین  
بود . و قوله :

" از جمله آن غافل ( میرزا هادی دولت آبادی -  
اصفهانى ازلی ) بر اسم جمال علیه بهائى اعتراض نموده که  
بر دو مسند جالس بوده و یک سمت او فواکه موجود و بر سمت  
دیگر شربت آلات مشهور و در صف نعال سماور و اسباب

حاضر سبحان الله الی حین قلوب از کثافات و اعمال و اذکار  
قبل فارغ نشده و علت سموعلو نزد آن حزب معلوم نه بگوای  
غافل جمال در آن محل موعود بوده و آن محل ازو نبوده و  
آنچه صاحب محل بعمل آورده لحتب الله بوده و هر نفسی  
از نفوس و هر حزبی از احزاب از برای دوستان خود مهیّا  
مینمایند آنچه راکه قوت و استطاعت اجازه میدهد و از آن  
گذشته در کتابت جزاء میفرماید بعد مستفاد اگر از آلاء  
متلونه و نعماء متعدده از برای مؤمن مهیّا شود بأسی نبوده  
و نیست و همچنین امر فرموده اند بلباس حریر و آنچه بفطرت  
نزدیک و لطیف و مرغوب است چه از لباس و چه از اسباب بیت  
هذا مناطق به المشرقی کتابه المبین " الخ  
و قوله :

" جناب اسم الله جمال علیه بها " الله الفنى المتعال  
هو الله تعالى شأنه الحكمة والبيان لله الحمد يوم اول عيد  
بمبارکی اعمال صحیحه مستقیمه حضرت سلطان عبد الحمید  
ایده الله تبارک و تعالی باخر رسید بر استی میگویم نجات  
ایام خلفاء راشدین و پیشوایان مقربین درین ماه مبارک  
رمضان متضوع نشهد انه یمشی و علم العدل عن یمین  
ورایة الانصاف عن یساره و سماء الجود امام وجهه " الخ

وقوله :

" ان الله سقى بالجمال في كتاب الاسماء في الصحيفة  
الحمراء باسم الله كذلك قضى الامر من لدن عليم وخبير"  
الخ

و در لوحی دیگر در حق اوست :

" فضل حق در باره اسمی جمال و منتسبین او بود بود  
خواهد بود . . . هر نفسی کلمه نالایقه از لسان او در بار  
جناب جمال جاری شده او بغیر ما حکم به الله تکلم  
نموده و لکن باید در کل احوال جناب جمال بحکمت منزله در  
الواح الهیه ناظر باشند و بآن متمسک تا از برای کسی  
مجال اعتراض نماند "

و در اثری از خادم خطاب بناظر در حق اوست قوله :

آقا جمال علیه من کل بهاء ابهات بکمال استقامت  
در امر الله قیام نمود و امری هم از ایشان ظاهر نشد که  
سبب تضحیح امر الله باشد و لکن چون از حکمت منزله عمل  
ایشان خارج بود. لذا قلم اعلی در تصدیق او عمل نمود و  
توقف فرمود " الخ

و در لوحی در حق اوست :

قد سمعنا ما اثبت به الله و ما دعوت به الله و ما ناجيت  
به الله اياك ان يحزنك ظلم الامراء ان اصبر كما صبر ربك  
المقدر المهيمن القيوم انا كنا معك و سمعنا ما تكلمت به في  
الله وراينا ما ورد عليك في سبيل ربك المشفق العطوف .  
لا تحزن من السجن ان اعرف مقامه . . . . . تجمل يا جمال  
فاصبر فاصبر ان العاقبة للذين صبروا . . . ثم اصل بسا  
امرناك و لا تنس ما اسمعناك بلسان القدرة والقوة ان كنت  
قائما لدى العرش و لا ما وصيناك بها و انتها لهن الحكمة  
المنزلة في كتابنا المحفوظ ليس لاحد ان يتكلم فيك الا بالعرف  
كذلك قضى الامر من قبل و في هذا الحين المبروك "  
و در لوحی دیگر است :

" بنام دوست یکتا شکی نیست که اسمی جمال علیه  
بهاء الله مقصودش از آنچه بآن عامل شده نصرت حق بوده  
و اعلاء کلمه الله بوده و لکن بغیر حکمت واقع شده و کل  
اليوم مأمور بحکمت اند اگرچه گمان او این بوده که موافق  
حکمت عمل نموده قد اشتبه عليه انا عفوانه فضلا من عندنا  
ان الله هو الفضل القديم ليس لاحد ان يعترض عليه انا كنا  
حاكيمين قد ذكرناه في الواح شتى ان هذا المقام عظيم "  
و در اثری از خادم خطاب بمسجونین بهائی با آقا

جمال که مقاله ای از وی در آن خصوص است چنین مسطور :

" بسم الله المقدس المتعالی الممتنع الغفور الکریم  
 الحمد لله الذی عزز احبائه بالبلاء . . . . . وبعديا احبًا  
 الرحمن تالله قد احزننی سجنکم . . ای برادر مسجون  
 یعنی جناب آقا عبد الباقی . . . طوبی لکم بما فرتکم  
 بر حقیق البلاء فی سبیل الله مالک الاسماء . . . وآنستم  
 مع اسمه الجمال فی الغدو والآصال . . . . . الیوم استقامت  
 محبوب است نظر بمیر عبد الباقی نغاید بشرف ایمان  
 فائز شد و در ظلّ وجه ساکن و بعد بطنین زبانی از هدیر  
 ورقاء محروم گشت " الخ و شمه ای در ضمن ح م ر ذکر  
 میباشد .

و در اثری دیگر از خادم ۶۶ حاجی محمد اسمعیل زبیح  
 مشهور است که حاجی میرزا احمد کرمانی موجب تزلزل  
 میر عبد الباقی مذکور گردید .

و در ضمن نامه ای ازو بخطش چنین مرقوم دیدم :

" در ایام الله پس از قرائت کتاب اقدس که از سماه  
 عدل نازل خشیه الله محرک شد که از فناه باب فضل  
 و رحمت استدعا نماید و لسان تضرع و ابتهال گشاید که از  
 رأس قلم حد ازین فقر و فقدر داشته شود و هیچ

امر و نهی باین عبد توجه ننماید و در ارغرا زهر حیث آزاد  
 ماند فتعالت رحمته التي لم ترعین بمثلها چه که پس ازین  
 استدعا و ورود در ساحت عزّ یفعل ما یشاء سبحانه کسرم  
 مرفوع و لسان الله مفتوح شد و فرمود ان اطمئن بفضل مولک  
 وکن من الامنین هیچ امر و هیچ نهی از حق بتوراجع نه و  
 قلم حدّ باسره از تو مرفوع است و ما از تو عفو فرمودیم اگر چه  
 قسم بمحبوبیت جمال او که باوصف آزادی الی حین از روی  
 عمد از هیچ حدّ تجاوز ننموده " الخ  
 و در این مقام به ثبت یکی از مقالات آقا جمال که مبین حال او  
 میباشد اکتفا میشود و هی هذه :

" اتی جمال العلم قد طهر بالحق وانتم عنه معرضون  
 قل لوتفرحون او تمیزون من الفیظ قد شقت السماء و اتی  
 الله بسلطان مبین تنطق الاشیاء کلها الملك لله المقندر  
 العلیم الحکیم هو الله المستعان هذا ذکر ما وقع بین هذا  
 العبد المظلوم و بین الحزبین من رؤساء الارض و شهدائه  
 حین الذی احضرونی فی مجمع غلهم بظلم عظیم فلما دخلت  
 علیهم و جلست مستویاً علی هیكل الامقالوا ما اردت من  
 مکاتیب التي ارسلت الی السلطان و اعرضت فیها علینا  
 و ذکرنا بعض الازکار فاذا قمت فی مقابله وجوههم متکلاً





على ما انتم تزعمون مع انّ مثل ذلك الامر ليس بكفرو لا شرك  
على ما عندكم من الاصول قالوا انّ البرهان ضرورة اهل  
السوق والاعوام فاسئل منهم لتعلم بانّا كنا صادقين قلت  
فيالله من هلا البرهان السخيف الذي يضحك به الصبيان  
انهم من فروع انشعبوا منكم وسمعوا كل هذه الافكار  
من افواهكم واذ جعلتموه من الاصول وبهم حينئذ يتكلمون  
فويل لكم يا معشر الغافلين فلما رأوا عجز انفسهم وعلموا  
بان لا مناص لهم انكروا ما فعلوا من قبل وقالوا انا ما حكمنا  
عليهم في امر من الامور وما علمنا منهم من سوء بل فعل  
السلطان واتباعه قلت فلم تركتم المعروف وقد امرتم ان  
تأمروا به ولا تكتنوا شيئاً عما نزل في كتابه العزيز المنيع  
فلما وجدوا بانى اشد وطئاً منهم واقوم قبلاً انهز موافى  
انفسهم وانقلبوا صاغرين واتى اذا لما وجدت مضمار الذكرو  
البيان خالية عن الشجعان ركب على رفرف القدرة والا طمينا  
وجاليت مرة الى الخلف والامام ومرة الى الشمالك والايمن  
قلت واما ذكر القول ان الذي قام اليوم فحبوحة الامكان  
ويد عوقوات الملل والاديان و يبلغ امره الى ملوك الارض بكل  
قدرة وسلطان فلولا نفر من كل فرقة منكم طائفة ليتفقهوا في  
امره وتعرفوا سبيل العلم والعرفان ثم قلت يا معشر العلماء

اما تستحيون عن الله خالق الارض والسما ان قد فتح الله  
على وجوهكم ابواب العلوم ثم وقد طهر بالحق جمال القيوم  
وطلع شمس العلوم وانتم ناعمون وتمسكون بما عندكم من  
الاهام والظنون يا معشر العلماء لم تصدون عن سبيل الله  
وتلبسون الحق بالباطل وتكتمون الحق وانتم تعلمون اذا  
فانصفوا في انفسكم لو كان غيره من اله هل يمكن ان يصبروا  
يحلم الى ان يظهر من طهر بآثار عزة تنجذب بها الا فسددة  
والمقول وانّ الطك لله الواحد القيوم فقال قائل منهم ان  
الذين اجتذبوا واقبلوا الى حضرتنا ما وجدوا منه من بينة  
وبرهان بل ولم يظهر من عنده من الآثار على قدر نقيير  
وقطير قلت فيا سبحان الله من هذه العظمة والكبرياء  
اذا اجتذب اهل الانشاء بنفس الظهور وانه لهو الذي دل  
على ذاته بذاته وتنزه عن مجانسة مطاهر اسمائه وصفاته  
وانه لغنى عن العالمين قالوا اذ انترك كل هذه الا زكار  
ونختار امراً تعجز عنه الخلائق اجسمين وانت فأت بهان كنت  
من الصادقين قلت بانى ما انا الا عبد ملوك ولوتشاؤن  
فاجمعوا امركم ثم ارجعوا شهداء الذي كانوا فوقكم ثم  
اساء الملك وسفراء الملوك اجمعين ثم اختاروا امراً واحداً  
على ما انتم تريدون ثم اخبروا الناس ونادوا بينهم على

رؤوس الاشهاد ليجمعوا في يوم جعلتموها يوم الميعاد واتى  
انذا ادعوتى باسباب ابتدعوها الملوك والسلاطين او بان  
يظهر من عنده كل ما انتم تختارون فلما رأوا اتى قمت على  
هذا الامر الابدع البديع واستقمت كالجبل الشامخ المنيع  
اضطربوا واستند مواعما قالوا فقالوا انا ندعوك بأن تطهر  
لنا من عندك معجزة ليزداد لنا الرجاء فيما تدعوننا اليه  
فتكون من القاومين قلت فوالذى نفسى بيده ما انا الا عبيد  
آمنت بالله وآياته وما ادعيت امرادون العبودية لله  
السواحد الفرد القديم قالوا والله اتانا نتبعك فى امر الآ  
بعد ان تظهر من عندك معجزة تعجز عنها الا مثال والا قران فلما  
اصروا فيما قالوا قلت اى معجزة اعظم من جلوسى بينكم فى هذا الحين  
اما ترون بان ابن الانسان جالس على يمين القدرة والا طمينا  
وينطق معكم بالحق الخالص ولا يخوفه عن القيام ولا يمنعه  
عن البيان سطوة الظالمين من اولياء الملك وشهداء الملوك  
الا ديان وانتم لوتوهمتم بان احد من خدام السلطان  
لا يحبكم ان الا تستقيمون فى بيوتكم وتختفون خلف جلا بييب  
النسوان فلما بلغ الامر الى هذا المقام تفرقوا عن حولى  
واجتمعوا فى محل الآخر واحضروا احبا الذين اخذوا  
معى فسألوا منهم ما سألوا فلما تم ميقاتهم احضرونى فى

مجمعهم مرة اخرى فلما دخلت عليهم ورأيت احبا لله  
جالسين عندهم على غاية الذل والانكسار قلت ما فعل  
مؤلا الفترا الذين اجتمعت عليهم الا شرار فى ارض الكاف  
وانذا اخذتموهم بطلم ميين فقال قائل من شهدائهم  
وهو من اهالى ارض الكاف مالك وهو لا وما نسبتك اليهم  
ان تحمى عنهم وان الذين تعرضوا بهم اتهم من العلماء  
وانت تعدهم من الاشرار فاذا قد اخذنى الغضب وجنست  
ستويا على ركة القدرة والاقدار وقلت مالك ومثل هذه  
الانكار وما اخرجك عن حد الادب واجراك عن من كان  
اعظم شأنا منك واجل قدرا من مثالك فى الحساب والنسب  
فما صغر شأنك وكبرت مقاتلتك اين العالم و اين العلم  
فقال الآخرون اما قلنا بانك صاحب الدعوة العظيمة وترى  
نفسك فى مقام تجدنا من الارذالين قلت نعم وانكم اذامن  
الصاغرين ولوتريدوا ان تعرفوا رشحا مما انعمنى الله عليه  
فضلا من عنده وانه لهو الفضال الكريم فاعلموا بانى انما  
العالم الذى قد فرض الله على اعناقكم بان تتبعوننى  
وتطيعوا امرى واتى انا الفقيه الذى قد وضع الله على  
رقابكم سلاسل التقليد وامرتم بان تقلدوني فى كل ما  
افتى عليكم حاكما وامرتم بان ترضوا به حكما ولا ينبغى لكم بان

تعملوا فی دین الله بآرائکم وانا قائم بینکم وقد فتح الله علی  
 وجهی باب العلوم ولا ینبغی لکم بان تستعلموا منی فی کل  
 ما یرجع الیکم او تحدث بینکم واتی انا اعلم علماء الارض -  
 اجمعین واذ انهمزوا مرة بعد اولی وانقلبوا والحمد لله  
 رب العالمین هذا ما ترشح من الجمال علی وجه الاجمال  
 وانه لهو العالم بالمقال \*

و تفصیل احوال جمال الدین مذکور در بخش ششم  
 ظهور الحق و درین کتاب نیز ذیل نام گیلان زکری از او است  
 و بالجمله چندین بار بزیارت عیارفته مدتی در حضور زیست  
 چنانچه تا سال ۱۲۹۴ هـ ق سه بار وفود حاصل کرد و برای  
 علم فقهی اسلامی و عرفان بهائی که داشت و در حق خود  
 قائل بود و برای رهنمائی و امر فرمائی با برخی از رؤساء  
 و منتفذین اهل بهاء موافقت نداشت فی المثل فاضل قائنی  
 ساکن اواخر ایام در قزوین را بلا مذهبی و فسق و فجور  
 منسوب داشته رد و طرد میکرد و مخالفت و معارضت با  
 ابن ابهر و تفسیق رد مینمود و ورود میرزا علی محمد و رقا  
 را بظهران مانعت میکرد و خویش را اعلی و مطاع کل می  
 پنداشت تا بعد از واقعه صعود حضرت بهاء الله همینکه  
 اولین خطاب غصن اعظم را بعموم اهل بهاء که آقا میرزا

محسن افغان در بمبئی طبع و نشر و تکثیر کرد نگریست  
 گفتند بیعضی چنین اظهار نمود « اغصان جوان اند و  
 هنوز دو ماهی بیش از واقعه صعود ابهی نگذشته و هنوز  
 احدی از اهل بهاء عازم زیارت مرکزهدی نگشته بدون تحصیل  
 اذن از طهران بعثت و قصر رفت و سالی نشده بود که با  
 احساسات و افکاری ناراضی بلکه با حال مخالفت عودت  
 بطهران کرد و بعد از چندی باز میخواست برود ولی تلکراف  
 غصن اعظم باورسید که وجود شما در طهران لازم است  
 و ناچار در طهران بماند و بخیال خود فعالیت مطلقه راجع  
 باین امر در تعامت ایران میخواست و در آذربایجان میرزا  
 جلیل خویی را نایب <sup>خود</sup> میشناخت و در سایر قسمتهای ایران  
 نیز بسیاری از ارکان و مبلغین با او بودند و معدودی مانند  
 حاجی ملا علی اکبر شه میرزادی و حاجی میرزا حیدر علی  
 اصفهانی و غیرهما که نامبرده شد با او مخالف بوده زیرا  
 نسبت بعدم ایمان و انقیاد با غصن اعظم میدادند  
 و آنحضرت نیز بتدابیر در اخضاع و انقیاد وی میکوشیدند و  
 در آن اثنا مجلس ایادی امر الله مرکب از عده ای از ارکان  
 مبلغین بدستور غصن اعظم بر قرار گردید که آقا جمال  
 در آن جمع نبود و با آنها مشارکت نکرده بلکه مخالفت

مینمود و حاجی میرزا حیدر علی و آنان از وی دلجوئی خواستند و وسائل و رودش را در آن مجلس بیاراستند و برایش حق دورای قائل شدند تا موافقت صوری حاصل گردید و لسی توافق فکری و قلبی نبود و مخصوصاً معارفت مابین او و ابن ابهر در گرفت و حاجی ملا علی اکبر و جمعی در خانه حاجی سید محمد افغان مجتمع شدند و صلح دادند و امور برین منوال میگذشت تا هنگامیکه فائزه شهیدیه اسفهانیه با اتفاق شوهرش آقا سید صادق از زیارت عکا و محضر غصن اعظم برگشتند و خبر نقض و طرد میرزا محمد علی غصن اکبر را فاش ساختند و تحیت الله اعظم را نشر میخواستند و نشر مقام ارجمند مرکز عهد و میثاق را باطلی درجه میبرد اختند و این تقریباً در سال ۱۳۱۶ هـ ق بود و مخالفت آقا جمال در این مسائل فاش و بر ملا گردید بدوجه ای که فائزه را فاحشه یاد میکرد و درین هنگام جمعی از دوروی جستند و سخنانی بعلیه او گفتند تا آنگاه که طرد شد و تا آخر العمر بهمان منوال بسر برد و جمع ثابتین که از او کمال تنفر و تعزر داشتند و فقط بنام گفتار که در اثری از غصن اعظم بوی گفته شد میخواندند و اکثریت مخالف که واضح است با او توجهی نمیکردند و بستگان و تابعانش نیز بطریق اورفتند و فقط

یک پسرش بنام و شهرت میرزا لطف الله مذهب از آنان گسیخته بنا بابتین بر میثاق پیوست که مادرش خواهر زاده آقا جواد معروف قزوینی بود و آقا جمال آن دختر را خفیة گرفت و لذا زوجه اش یعنی مادر حب الله مشهور بیفرض و عداوت با ثابتین در حق این دختر و فرزندش باوی در افتاده نسبتها میداد .

دیگر از مشاهیر جمال نامان مذکور در آثار :

سید جمال الدین افغانی بود که در لوح دنیا بدون ذکر اسم شمد ای از اوضاع و احوالش اشاره است و ترجمه حیاتش و اقداماتش نسبت باین امر در تاریخ ظهور الحق و در همین کتاب اسرار الآثار مفصلاً مسطور میباشد و مقالهای که در دائرة المعارف عربی بستانی ذیل نام باب و بهائیت است گفتند او بحول کتاب داده و بیان مذکور در لوح دنیا در حقش چنین است قوله :

\* جریده ای باسم عروة الوثقی طبع کرد و باطراف عالم فرستاد و بسجن عکا هم ارسال داشت و باین سبب اظهار محبت نمود و مقصودش تدارک مافات بوده باری اینمظلوم در باره او صمت اختیار کرد از حق میطلبیم او را حفظ نماید و بنور عدل و انصاف منور دارد \*

و بیانی شفاهی از مرکز میثاق در خصوص او باین مفاد است :

" جمال الدین افغانی از مسزورین بود و محض تحریک دولت برضد ما ادعای فیلسوفیت کرد و گفت مداخله در امور دین ندارد و با عبارات شیطانیه وزراء را چنین اخبار میکرد که قصد بهائیهها خراب کردن مکه و کشتن غیربهای است .

ولکن خدا اولاً او را باین طریق مجازات داد که میخواست مهری بنام جمعیت سریه حک کند و حکاک ترسید و راجع بآن مهر با کاظم پاشا گفت و او دستور داد که مهر بکن و بآنهابده و همراه برو و ببین که در کجا سکونت دارند .

آنگاه بیا خبر بده و او نیز چنین کرد رسید جمال الدین و سه تن از رفقایش را گرفتند و او را قشان راجع و ضبط کردند و دیدند که آن اوراق مضره میباشد چه میخواستند جمعیت فساد تأسیس کنند و دولت آن سه تن رفقای وی را بایران تبعید کرد لکن جمال الدین بدولت التماس کرد که بایران نفرستند و گرنه حکومت ایران آنها را خواهد کشت و لذا دولت امر داد که در باطوم نگه دارند و چون خبر قتل ناصرالدینشاه رسید سلطان عبدالحمید اندیشه کرد و دستور داد که آنسه را بداخل ایران ببرند و همینکه به تبریز رسیدند حکومت آنها را بچندگ خود گرفت و کشت

و جمال الدین را بحبس گذاشتند "

و بعد از همان واقعه خطابی از مرکز میثاق باسم الله صادر و منتشر گشت از آن جمله است قوله :

" درین ایام صنادید شیطانرا اسیر خذلان کرد و فسادشانرا واضح و عیان بکنی آن آتشرا خاموش نمود و تمام آند استان را فراموش فی الحقیقه تجمع اعظم مفسدین عالم و مضرترین بر جمال قدم در چنین نقطه مهمه و شب و روز بانواع وسائط و وسائل در هدم امرالله ساعی و مجتهد و بانواع وساوس و دسائس متشبث و خطر عظیم بر امرالله و اسباب فساد شدیدی در حق احبباء الله جمع یسین مؤکده نموده بودند که این ارض را منقلب نمایند و بواسطه جمال الدین افغانی در جمیع محافل وزراء راه یافتند حتی در خلوت پادشاهی که مابین گفته میشود بواسطه آن شخص بار جسته بودند و داماد یحیی کاتب مخصوص جمال الدین شده بود و شیخ احمد از اعضاء داعی مجلس او وسیله ای نگذاشتند که در هدم بنیان الهی و ازیت این آوارگان تشبث نجستند و افترائی نمایند که نزد و ما متوکلاً علی الله بحبل تسلیم تشبث نمودیم و بقلب سلیم و صبر توسل عاقبت دستی از غیب درآمد و پرده تزویر و خداع آن قوم پر لوم را

بدريد فسادشان آشکار شد و فتنه شان پديدار اوراق -  
 فسادشان نمودار شد و بجزای اعمال خویش گرفتارش ند  
 و بپنجه عدالت درافتادند و بايران ارسال گشتند شما  
 ملاحظه فرمائيد که در نزد ناس عوام کار مشتبه نشود .  
 ديگر از جمال نامان مشهور مذکور در تار:

سليمان خان تنکابنی ملقب و معروف جمال افندی است که -  
 شرح مفصل احوالش در تاريخ ظهور الحق ثبت میباشد و بر  
 سنگ قبرش در قبرستان عكا چنین محفور . ان جمال الدين  
 السائح الشهير في كل اقليم الناشر لراحة محبة الله  
 اصبح سائحاً في اقليم الله التي خفت عن ابصار اهل  
 الحجاب الفاتحة سنة ۱۲۱۶ هـ . و در طلب مغفرت  
 در حقش مناجاتی از غصن اعظم است .

ديگر جمال پاشا افسر فرمانده اردوی عثمانی در جنگ  
 فلسطين معروف مذکور در آخر ایام دوره مرکز میثاق است و  
 از بیانات شفاهی در حق او میباشد قوله :

" جمال پاشا کوهی از غرور بود هر کجا میرفت دار بپا  
 میکرد و هر که را میخواست دار میزد و هر چه میخواست غارت  
 میکرد و چون بعا رسید و ملاقات مراخواست بر الاغ سوار  
 شده بقصد خانه اش رفتم همینکه مرادید استقبال کرد

و مرا بکنارش نشاندهی مقدمه چنین گفت . تواز مفسدین  
 در دینی و بهمین جهت دولت ایران ترا در اینجا تبعید  
 نمود . و چون باونگریستم او را در حال مستی دیدم و آتش  
 از چشمانش شراره میکشید و اگر زنجیر آهنی بدستش بود  
 میگسیخت اندیشیدم که ترك است و باید جوابی مضحك  
 و مسكت داد گفتم بلی دو نوع مفسد هستند مفسد سیاسی  
 و مفسد دینی و بحمد الله تاکنون از مفسد سیاسی ضرری رخ  
 نداد ( و با دست اشاره باو کردند که در ایام سلطان  
 عبدالحمید بنام مفسد سیاسی معروف بود ) و حال هم  
 انشاء الله ازین مفسد دینی زیانی نخواهد شد جمال پاشا  
 با خنده گفت واللّه طوغری پرسید کلونی آلمانی را در حیفا  
 که تأسیس کرد گفتم جد این قونسول آلمان که مذهب تیشیر  
 بمجیثی ثانی مسیح برپانمود و این کلونی را تعمیر کردند  
 تا مسیح را حین ظهورش در یابند جمال پاشا بحال غضب  
 گفت اگر اینجا بود باو مینمایاندم . پرسید علت ضعف  
 ترکیه چه شد گفتم برای وجود مذاهب مختلفه گفت و ایش  
 چیست ؟ گفتم باید جمیع رؤساء ادیان و مذاهب از طوائف  
 عثمانی و اسلامی در اسلامبول جمع شوند و در باره موافقت  
 و اتحاد بر دین واحد مذاکره کنند گفت واللّه طوغری و بعد

از آن اثر این ملاقات و مصاحبت در سیمای جمال پاشا ظاهر بود و مایل بمن گشت و از غرور و جنونش گفت من الآن میروم که قطر مصری را فتح کنم و دشمنان را در کانال سویس بر یزم و چون برگردم ترا با خود باسلامبول میبرم تا با رؤسای ادیان مذاکره فرمائید و کسی را شایسته این مانند شما نمیدانم و از غرور و جنونش این بود که قبل از وصولش بحیفا تلگراف بمتصرف کرد و خبر از همراهانش نداد و متصرف تهیه خوراک چهل پنجاه نفر دید و او با چهار صد نفر رسید و داد و قال کرد که باید زود برای همه غذا تهیه کنی و تا نصف شب بیچاره فراهم کرد و جمال پاشا وقتی که بعکس رفت از من پرسید من نخواستم ملاقات کنم تا در سفر دویمش باز پرسید و ملاقات نکردم تا در سفر سومش بواسطه متصرف قبول کردم و ملاقات رفتم و بعد جمال پاشا بقدر رفت و آنجا بواسطه لوائح و مقتریات اعدا و ناقضین و مستنطق یاسین عداوت زیاد حاصل کرد و بیانات گفت چون بعد از فتح مصر بحال ظفر برگردم او را بدار خواهم آویخت و بطور استهزاء میگفت عبدالبهاء از نفوسی است که خود آرزوی قتل و صلب دارد و من آرزویش را بانجام میرسانم و بعد از آن قونسول آلمان پیش من آمد و اظهار حزن کرده گفت او را مراقب خواست که

بعد از مراجعت آنحضرت را صلیب کند گفتم محزون نباش بسیار خوب است ولی مشروط بآن شرط کرد که اگر مصر را فتح کند و انگلیسانرا در کانال سویس غرق نماید باکی نیست چون چنین شود خونم را با او میدهم . دو روز طول نکشید قونسول آمد گفت تعجب است تلگراف جمال پاشا از بئر سبع رسید و حال آنکه جنگ در کانال دارد گفتم این امر ساده است که در حمله اول از آتش سپاه انگلیز به بئر سبع با اتوموبیلها ایشان گریختند و جمال پاشا بعد از آن هلاک شد جاهل همیشه حال حاضر را میبیند و عاقل بمال مینگرد من عتابی بجمال پاشا نداشتم چه عاقبت او را میدیدم

عربی توده و اکثریت مردم . دولت  
 (جمهوری) جمهوری حکومت منتخبه ملت جمهوریت

مصدر از آن . در لوح بشارات است .  
 اگر چه جمهوریت نفعش بمعوم اهل عالم راجع ولکن شوکت سلطنت آیتی است از آیات الهی الخ  
مجمهره بمعنی مجموعه . مجمرات جمع . در لوح  
 حاجی محمد کریمخان است .  
 و همچنین بمجمهرات التي كانت في الطبقة الثانية



بعد المعلقات بر کلمات الهی ترجیح میدادند «

جَنَّةَ عَرَبِي سِپَر و جَنَّةَ الْأَسْمَاءِ در دور  
(جَنَّةَ الْأَسْمَاءِ) بیان که هیکل نیز میخواندند و در ذیل

آن نام ولغت سرب ع مسطور است  
صورتی مخمس مانند دو مثلث تودرتو و دیگر صورتی دائره  
بود که اسماء الله و آیات و امثالها برخی بنوع رمز و عدد  
و بعضی مصرح در آن پر کرده مخض حرز و سپر بودن از بلا یا  
بافراد اهل ایمان میدادند و برای جمال ابهی نیز از اراض  
سجن فرستادند و بتفصیل در بخش دوم ظهور الحَقِّ  
ثبت است و مرکز میثاق ابهی در تبیین آن چنین مرقوم  
داشتند قوله :

« اما ما سألت عن جنة الاسماء انها لهي الهيكل  
المرقوم بالخط الابهي اثر القلم الاعلى النقطة الاولى روي  
له الغداء على ورقة زرقاء وفي الهيكل اشتاقات شتى من  
كلمة البهاء وهذا الهيكل الكريم قدسرته يحيى الاثيم ومعه  
الواح شتى باثر النقطة الاولى روي له الغداء ظنأمنه ان  
ذلك يجده نفعاً كلاً ان هذا العمل حسرة له في الآخرة  
والاولى ولكن سواد ذلك الهيكل موجود عند الاحبباء  
حتى نسخة منه بخط يحيى و بعث هذه النسخة مع جمعة

كتب من الواح ربك الى الهند امانة ولكن مركز النقض  
القي في قلب الامين ان يستولى عليها ولا يوردى الامانات  
الى اهلها هذا شأنهم في الحيوة الاولى بشئ التابع  
والتبوع ويا حسرة على الذين اتبعوا من الذين اتبعوا في  
هذه الخيانة العظمى فسوف يظهر الله بقوة من عنده ان  
الخائنين لفي خسران مبين و عليك التحية والثناء »

عربی باغ . و در قرآن جنت عدن و  
بفارسی بهشت و مینواست . در بیان  
(جَنَّت) در باب ۱۸ از واحد ۸ چنین مسطور

است :

« قسم بذات مقدس الهی که اگر در ظهور مَن  
یظهره الله . . . وقتی که خود را می شناساند بخلق خود که  
اعظم جنتی است که فوق آن جنتی متصور نیست »  
و در باب ۱۴ از همان واحد است :

« و جنت را معرفت من یظهره الله یقین کن و طاعت  
او و نار را وجود من لم یسجد له و رضای او الخ  
و قوله :

و داخل جنت الله میشوند که اعظم از هر جنت است »

وَأَمَّا الْجِنَّةُ حَقٌّ لَا رَيْبَ فِيهِ وَهِيَ الْيَوْمَ فِي هَذَا الْعَالَمِ  
 حَتَّى وَرِضَائِي " الخ  
 ودر لوح در وصف نفس مؤمنه است :  
 « وَلَمَّا خُرِجْتَ عَنِ الْجَسَدِ يَبْعَثُهَا اللَّهُ عَلَى أَحْسَنِ  
 صُورَةٍ وَيُدْخِلُهَا فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ أَنْ تَرِكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ »  
 ودر لوح بنصیر در وصف موجودین بهائیان اوائل است  
 قوله :  
 " وَهُمْ فِي جَنَّةٍ أَعْلَى فَوْقَ الْجَنَانِ عَلَى سُرَرٍ التَّمَكِينِ  
 هُمْ مُسْتَقَرُّونَ "

عربی میوه رسیده بهنگام چیدن .  
 در لوح باحمد است قوله :  
 (جَنِّي)

" وَجَمِيعَ رَأْسِ الْأُورَاقِ بِدَيْعِهِ وَ  
 اِثْمَارِ جَنِّيهِ وَأَفْنَانِ مَنِيْعِهِ وَأَغْصَانِ لَطِيْفِهِ مَحْرُومِ نَمَائِدِ "

عربی گناه . در خطابی است قوله :  
 " وَاسْتَغْفِرُ عَنِ ذَنْبِي هَذَا وَجَنَّتِي  
 (جُنَاح)

الَّذِي أَخْجَلَنِي بَيْنَ يَدَيِ الْإِحْتِبَاءِ " .  
 (جَنْب)

عربی پهلو و نزدیک . اجتناب تجنب  
 دوری کردن . در لوح به نصیر است :  
 " أَنْ يَا نَصِيرَ تَجَنَّبَ عَنِ مِثْلِ "

هؤلاء "

و در لوح طب :

" أَنْ اجْتَنِبِ الْهَمَّ وَالْفَمَّ "

و قوله :

" أَنَا الَّذِي قَدْ فَرَطْتُ فِي جَنْبِكَ "

پاره ای از شب . در خطابی در طلب  
 مغفرت برای زین المقربین است قوله :  
 " وَسَهَّجْتُ بِمَا نَاجِي فِي جَنْحِ "

(جُنْحُ اللَّيْلِ)

الليالي الظلماء "

عربی باغچه . مصطلح در آثار و افواه  
 اهل بها باغی که در خارج عکا محل  
 (جُنَيْنَة)

تفرج و توقف ابهی قرار میگرفت .

از آن جمله در لوحی باقا محمد جواد عمو جان قزوینی  
 خطاب بحرم اوست :

" الْيَوْمَ أَوَّلَ صَبْحِ أَيْنِ مَظْلُومٍ مِنْ بَهْجِي بِجَنِينَةِ تَوَجَّهِ  
 نمود چه کاسم جود در آن محل بساط ضیافتی گشوده بعد

از ورود و جلوس و صرف چای قلم اعلی بذکر اولیا مشغول  
 الخ و مراد از اسم جود آقا محمد جواد قزوینی

است که در ذیل آن نام مذکور میباشد .

(جهاد)

عربی بمعنی کوشش و جد و نیز دفاع و حمایت و مجادله و مطلق قتال. و در قرآن بمعنی سعی در طلب معرفت الهی و اصطلاحاً واداشتن نفس بمشقات بدنی و مخالف هوی و هوس. و نیز جهاد مصطلح در محاربه، بفتح دین شد. و در باره همین قاهریت دینیّه در کتاب بیان در باب ۱۷ واحد ۸ چنین مسطور است قوله:

"و اگر نفسی در بیان بقهر کَل ماعلی الارض را داخل در بیان کند کَل را از نار نجات داده داخل در جنت نموده و اینست فضل در حق ایشان"

و در لوح بشارات است قوله:

"بشارت اول . . . موحکم جهاد است از کتاب"

(جهانبان) فارسی بمعنی مالک جهان. در مقاله سیاح است:

"اعلی حضرت جهانبانی الخ"

که مراد ناصرالدینشاه است و محض مبالغه که متداولاً میگفتند فرمود.

شهر و شهرستان معروف در جنوب فارس محل اجتماع گروهی از بهائیان در ایام (جهرم)

ابهی و مذکور در الواح و آثار و تاریخ بعد از صعود ابهی مرکزی از ناقضین شده بود و مخصوصاً حاجی ملاحسین فطرت در بمبائی متمرکز شده آثار نقضیه را بخط خود طبع و نشر میکرد و بقول خودش در نشر توحید و در ترویج نقض میکوشید و سفر بجهرم و غیره کرده بمقصد خود خدمت مینمود. و از آثار مرکز میثاق در حق اوست قوله الحکیم:

"درین ایام شخصی از اهل جهرم که از بد و بیوم میثاق الی الآن باشد نفاق قیام نموده بود و بجمیع بلاد بخط خویش در حق مرکز میثاق مفتریاتی چند انتشار داده بود و جمیع رسائل اهل نقض را در هندوستان طبع نموده بود و باطراف منتشر کرده بود با جناب حاجی محمود اوزی بارض اقدس آمده که من با جناب حاجی محمود محض تجسس و تفحص آمده ام و مقصود من تحریر حقیقت است باری با احتیای الهی ملاقات نمود و سؤال و جوابی کرد حضرت حاجی محمود الحمد لله جبل راسخ ثابت میثاق اند ولی آن شخص عنود حیل و تزویری نمود که بگلی از نقض بیزار شده و جمیع شبهات زایل گشته ولی یک دقیقه آرزوی ملاقات دارم عبد البها در جواب مرقوم نمود که آنچه این شخص

میگوید مخالف حقیقت است مقصود او مانند مقصود آقا خان کرمانی است که از حزب یحیی بود و بارض مقدسه وارد شد و اظهار اشتیاق تشرف بساحت اقدس نمود ه جمال مبارك فرمودند مقصود او چیز دیگر است ولی ضرر ندارد بیاید تا آنکه بساحت اقدس مشرف شد و چون مراجعت کرد رساله‌های منتشر نمود مضمون اینکه من محضر فحش بارض مقدسه رفتم و ملاقات نمودم و چنین و چنان دیدم و شنیدم و مسائل خویش را جواب نیافتم بعد بقبرص رفتم آنچه سؤال نموده جواب شافی کافی شنیدم و مفتریاتی چند نسبت بجمال مبارك داد و طبع نمود و منتشر کرد حال این شخص جهرمی را نیز مقصد چنان است لهذا سزاوار ملاقات نیست ولی احباً بسیار اصرار نمودند نهایت چند دقیقه ملاقات شد حال مانند آقاخان کرمانی باروساء ناقضین عنک رساله‌های تألیف نموده و بسرعت تمام با خرطومی بهندوستان عزیزت نموده تا بکمال سرعت آن مفتریات را طبع نماید والواح مبارك را که تحریف نموده اند نشر کنند بلکه سبب تزلزل ضعفاء گردد

(جهنم نام) در مناجاتی از مرکز میثاق ابهی قوله: "و تلاطم کا لطمطام الجهنم نام"

القمقام بذکرک " کلمه جهنم مستعمل در عرف مأخوذ از ریشه جهنم و صفت مبالغه بمعنی عیوس تاریک میباشد چنانچه نام جهنم کثیر الورد در قرآن را بهمین طریق توان عربی و مأخوذ از این ریشه دانست و یا اصلاً مأخوذ از ریشه جهنم بهمین اعتبار بمعنی ظلمت و در شتروئی وقوت باشد و زیادتى میم برای همردیفی با طمطام و قمقام گردید .

نام عبری و عربی دوزخ . مکرر الذکر در قرآن . در توفیق خطبة القهریه بحاجی میرزا آقاسی است قوله :

جهنم

"فوالذی نفسی بیده ان غفلتک عن ذکرى و عصیانک فی حکمى و اعراضک عن طلعتى لک اشد من عار جهنم بل انتها هی تظهر لنفسک فی یوم القیمة . . . هنالك لتعرف مقامى و تجد نار جهنم فی نفسک"

در خطابی است :

(جواء - اجواء) " و یترتم کالطیور الصادحة فی الجواء " و

و در لوحی است :

" جناب ذبیح علیه بها الله هو المبین المنادی فی

وسط الآجواء " الخ

جمع جَوِّ بمعنى جلگه فراخ و بمعنی فضاء .

در لوح بناصرالدینشاه قوله :

(جَوَاد)

" اذا عثر جوادهم " بمعنی اسب

رهور تندرو یعنی چون بلغزد و بیفتد

سعد رهورشان . و مراد از کار افتادن قوای بدن وهوی

است . و از جواد نامان بمعنی کریم و راد :

امام محمد تقی جواد امام نهم از اثنی عشر ذیل لغت

ح م د ثبت . دیگر از مشاهیر مستمیان بآن اسم :

حاجی سید جواد کربلائی شهیر مذکور در الواح و آثار

بسیار از اصحاب معروف نقطه بود . و در توقیعی راجع

باوست قوله :

" ولقد نزل لی کتاب من الوافد الی نور الفؤاد . . .

یا ذکر الله العلیّ سلام الله علیک فان اذنا واقف ببابک سائل

من جنابک بانّ السید العالم والحبر العلیّ کاظم علیّه

سلام الله قال سیأتی زمانٌ یقرّ الحمد لله ربّ العالمین

بکسر الهمزة والراء ینون صحیحاً . . . یا ایّها الخلیل

قرّب الیّ . . . وانت ان کشفت السّبحات والاشارات

ووادخلت روحک فی ذلک البیت المال یصحّ ان تقول الحمد لله

ربّ العالمین . . . لانّ کلّ الجهات اسماءه وکلّ الاعراب

کان صفاته ولكن بشرط ان لا تری الکسر غیر المنصب ولا المنصب

غیر الرفع ولا کلمة الاوّل الا نفس کلمة الآخر لان اشراق التّسور

من صبح الازل لاح علی هیاکل تلك الکلمات بحدّ الاستواء

من دون حدّ الانشاء ولكن لن یصحّ لك ان تقرّ بعشمل

ما القیناک لان له من وعدٍ اذا شاء الله لیظهره " الخ

و در لوحی باواست قوله :

" بنام مبین و انار شحات وحی از اوراق سدره منتهی "

الخ

دیگر از معاریف جواد نامان در آثار :

ملاّ جواد ولیانی برغانی قزوینی معروض و راد بر امر بدیع

اسبت که در آثار و توقیعات بصریح نام و نیز بعنوان خواری و

غیره مسطور میباشد منها در رساله شرح کوشر قوله :

" ویبطل عمل الذی آمن ثمّ کفر و اطفی ثمّ ادبر و نطق

بعلا نزل ربّ القدر وانّ الله قد اخذه فی هذه الدنیا بما

اعرض و کفرو انّ اولهم قد اکتسب یداه بمثل الحیوان و ادبر

وانّ ثانیهم قد عطلت یداه بما لا یرضی احد و اتّه الیوم فی

ضلال و سعرو انّ ثالثهم قد اخذ و افترن بما لا جعلنا له

حکم فی الزبیر " وقوله :

" فوالذی نفسی بیده ان عزلتی فی تلك الا ایام وصمتی  
 بین ایدی الانام و اعطائی کتاب الظلم لمن سکن فی قعر  
 بئر الظلم الجهنام انفع للمؤمنین عما اشرقت نور الشمس  
 علیها من شطر الیمین والشمال " الخ  
 دیگر از جواد نامان کثیر الذکر .  
آقا محمد جواد فرهادی قزوینی که در الواح و آثار مذکور است .  
 در لوحی خطاب با او است قوله :  
 " بسم الله الا منع الا قدس الابهی ایاک ایاک ان لا تعجز  
 ثم انطق بقدره بدیعة میقات صمت گذشت " الخ دیگر  
آقا محمد جواد قزوینی که در الواح کثیره مخاطب و مذکور  
 بعنوان اسم جود و اسم الله الجود شد و باین لقب شهره  
 گردید و در لوحی مذکور ذیل نام طبیب زکری از واست  
 و شقای از مال حالش ضمن لغت خ ضرر و نام عکا مذکور  
 است و او در سال ۱۲۸۲ هـ ق در تبریز گرفتار چنگ  
 اعدا شد و چوب و افر باوز دند و بحکمران آنرا بیجان هزار  
 تومان جریمه داد و بعدا با درنه رفت و هم حبس ابهی در  
 سجن عکا بود و مجاور شده بخدمت ادامه داد و بسیار  
 مراسلات مشمول بنقل بیانات مقصود و معبود در جواب  
 نامه های بهائیان فرستاد و مأمور تسوید الواح و ارسال

آن ورتق وفتق امور پست بود و طرف ارسال و مرسول  
 قرار داشت و نیز مباشرت مصاریف خواربار و غیره بیت مبارک  
 میکرد و خطوط او بسیار موجود است که با دقت زیاد مینوشت  
 و معلوم است که تحصیلات اساسی نداشت خود شکایت  
 میکند که نوبتی عرض و عریضه توسط خادم کرده اجازه مسافرت  
 برای تبلیغ خواست و مفتخر باین جواب گردید قوله .  
 " ج ج مراسلات آنجناب که بعبد حاضر ارسال داشتند  
 بشرف لقا فائز گشت مثل توجه شما ازین ارض مع خدمات  
 موگه باراضی اخری لاجل خدمت اخری بمشابه خدمت آن  
 عرب بادیه است که قصد بغداد نمود که بخدمت خلیفه  
 برسد و مشک آبی باسم هدیه همراه بر داشت غافل از اینکه  
 در جله جاری و فرات ساری باری بخدماتی که حال مشغولی  
 معادله نمینماید خدمتی در ایام ولیالی گاهی بذکر  
 و هنگامی بتحریر راپورت اخری اینمظلوم شهادت میدهد  
 آنچه حال بآن فائزی اعظم است از آنچه اراده نموده ای " .  
 و بالجمله اسم الله الجواد بهمین طریق در بهجسی  
 اقامت داشت و در لوحی خطاب با آقا محمد جواد عوجان  
 قزوینی در حق او است قوله الاعلی :  
 " ایشان از نفوسی هستند که در اول ایام بوجه الهی

توجه نمودند چینی که اهل عالم از نغخه صور کانتهم اعجاز  
نخلِ خاویة مشاهده میگشتند الا من شاء الله در جمیع  
احوال از غنق متعال میطلبیم در هر آن اورا مؤید فرماید  
بر آنچه که بدوام ملك و ملكوت پاینده و باقی است \*  
ولی اوبعد از صعود ابهی از سر وسته ناقضین عهد  
و میثاق بود و عملاً و قلماً بشدت وحدت قیام بمخالفت کرد و  
نشریات معارضانه اثر در آن دوره منتشر گردید تا در ایام  
حرب عمومی در گذشت .

و جواد خادم عرب بغدادی شجاعتش ایش برای مقام ابهی  
و رفتنش باشیخ سلطان بسلیمانیه در تاریخ مسطور است  
و تفصیل احوال هر یک در تاریخ ظهور الحق میباشد .

(جوار) عربی بمعنی قرب و همسایگی . در لغت  
رئیس است :

"دَخَلَ الْمَدِينَةَ وَ اسْتَجَارَ فِي جَوَارِ  
رَحْمَةِ رَبِّهِ الْعَزِيزِ الْمُنِيعِ . . . وَ ادْخَلَكَ فِي جَوَارِ الْخ  
استجار پناه و نزدیکی خواست .

عربی سباع و طیور درنده و شکاری .  
(جوارح) در کتاب اقدس است قوله :  
" اِذَا ارْسَلْتُمُ الْجَوَارِحَ "

فارسی مقابل پیر معروف است . جَوَان  
(جَوَان) روحانی در آثار ابهی از بهائیان  
خراسان در تاریخ بتفصیل مذکور <sup>شد</sup>  
در لوحی است قوله :

" و یذکره فی هذا الحین لسان عنایتی من قصد  
لقائی باذن و ورد فی باب عظمتی و سمع ندائی الاحلی  
و صریر قلعی الاعلی انه مسقن بجوان روحانی من لدی  
الله المقتدر القدیر "

قریه‌های از توابع کاشان تقریباً بچهار  
(جَوْشَقَان) فرسخ فاصله از مراکز قدیمه این امر  
و شرح حال ملاجعفر جوشقانی در تاریخ

ثبت است و اکنون بعد از صد نفر شاید صفار و کبار بهائی  
موجودند و نام آن قریه و بهائیان آنجا در الواح و آثار  
تکرر ذکر یافت از آن جمله در لوحی است قوله :

" جوش جناب محمد حسین بنام گویای بینا مظلوم  
عالم از افق سجن اعظم دوستان الهی را ندا میفرماید  
و بیانات مقدسه متذکر میدارد اوست که فضلش سبقت  
گرفته و عنایتش احاطه نمود امروز روزی است که جمیع اشیا  
میت مشا هده میشوند مگر احرف و جه که در کتاب الهی

مسطور است و آنان نفوسی هستند که باستقامت کبری فائزاند  
و بافق اعلی ناظر طوبی لهم ثم طوبی لهم قدر این ایام  
را بدان و از حق بخواه تا ترا بر حبش مستقیم دارد چه که  
دزدان در کمین احبای رحمن بوده و هستند ان احفظ  
نفسك باسمی المهيمن القيوم اتالله وانا اليه راجعون  
و قوله :

" جوش جناب عبد الكريم جوش جناب محمد علي . . . "

گوهر . در کلمات مکنونه است :

( جوهر ) " ای بنده " من مثل تو مثل سیف

پر جوهری است ( پر گوهر و اصل و اثر )

که در غلاف تیره پنهان باشد و باین سبب قدر آن بزرگ  
جوهریان ( گوهر شناسان ) مستور ماند پس از غلاف  
نفس و هوی بیرون آید تا جوهر تو بر عالمیان هوید او روشن آید

و در کتاب بیان است قوله :

" امروز باتد ابیر الهیة جواهر خلق را حرکت داده . . . "

در وقت جوهرگیری گندم پاک کن قمیص نقابت را میپوشد "

و در خطاب و صایای عهد است :

" وابدع جَوْهَرَةً فَرِيدَةً عَصَاءً " الخ

در خطابیست :

( جَوَى )

و تَسَعَّرَتْ نَارُ الْجَوَى " و آتش عشق

عربی گردنه . یقه . بفل . در لوس

( جَبِّب ) بناصر الدین شاه است :

" سوف تشق الید البیضاء جیبًا "

لهذه اللیلة الدلماء "

و در کلمات مکنونه :

" ادخل يدك فی جیبی لا رفع رأسی عن جیبك مشرقًا "

مضیًا "

عربی گزیده . نیکو پاکیزه پسندیده

( جَبَّيْد ) در کلمات مکنونه است :

" فی أوّل القول فا ملك قلبًا جَبَّيْدًا "

حسنًا منیرًا لتطك ملكًا دائمًا باقیًا ازلاً قدیمًا "



حرف (ج)

( پج )

مجله فارسیه در قاهره مصر که گاهی  
ستایش از مرکز میثاق و گاهی مقالات مخا<sup>لف</sup>  
نشر کرد و در ذیل ح ی ی زکری است.  
مغیر و معرب نام فارسی چاه ریک اقصی  
سر حد ایران در آذربایجان و سجن  
نقطه که با تطبیق حروف ابجدی -

(چهره نما)

(چهریق)

؛ " شدید " نامیدند در تاریخ شرح داده شده و در ذیل  
نام " اسم " هم زکری است .

حرف (ج)

(ح)

در الواح و آثار رمز حسین چنانچه  
در لوحی است قوله :

(ح)

" ینادی اسمی الحاء فسی ارض

الطف " الخ که ذیل لغت طف و نیز حسین ثبت میباشد

نام معروف در سخا و کرم از قبیله طی

در لوح خطاب بحاجی محمد کریمخان

(حاتم)

است قوله :

" والجوؤ بحاتم "

بمعنی دربان دولت کسی بود که بی

(حاجب لدوله) رخصتت بحضور شاهی رسیدن میسر

نمیشد و عده ای باین لقب و مقام

بودند . و علیخان حاجب الدوله فراشبانی سفیر

ناصرالدینشاهی مدور قتل میرزا ابوالقاسم قائم مقام و فجا

شدیده نسبت به ابیان بدست وی در تاریخ ضبط شد پیش

از دیگران معروف میباشد و :

میرزا جعفرخان حاجب الدوله که ورقاء و روح الله بدستش بدان نوع قاسی بشهادت رسیدند در تاریخ شرح داده شد و ضمن نام ورقاء و روح الله زکری است .

پرده برافکن و برهنه . در صورت

زیارت ملاعلی بابای صفیرتاکری است :

" و رأی حاسر "

پابرهنه . در صورت زیارت ملاعلی

بابای صفیر از حضرت عبدالبهاء :

" برجل حافی "

در خطاب معروف بعمه است قوله :

" وكشف الظلام الحالك " یعنی

تیرگی شدید را زائل کرد .

در خطاب تفسیر بر آیه قرآنی

" حتى اذا بلغ الشمس وجدها " (حای حایة)

تفرب فی عین حمئة " است قوله :

" ای حایة بحرارة محبة الله العزيز الودود " بمعنی

خیلی گرم و داغ .



و محبة دوستی . در لوح دنیا است :

" يا حزب العدل باید بمشابه نور (حَب) "

روشن باشید و مانند نار سدره مشتعل

این نار محبت احزاب مختلفه را در یک بساط جمع نماید و نار

بخضا سبب و علت تفریق و جدال است " و در کلمات

مکنونه است :

" احببت خلقك فخلقتك . . . " " احبني لأحبك إن لم

تجني لن أحبك ابدًا . "

احباب و احبباء جمع حبت و حبیب در اصطلاح الروح

و آثار وصف و شهرت بهائیان گشت . و از الواح : لسرح

الاحباب است قوله :

" هذا لوح الاحباب قد نزل من لدى الله العزيز

الرحاب بسم الله الاقدس الابهی هذا كتاب من لدنا الی

الذی سمع النداء من شطرتیه الابهی قال بلی یا اله

من فی الارضین و السموات " الخ

خطاب بملا صدق مقدس خراسانی در اوائل ایام عکا بعد از

خروج از سجن اعظم صدور یافت و نیز .

سورة الاحباب قوله :

" ح ب اسمع نداء الله عن جهة العرش بايات

مهیمن مقدم عظیم . . . وآنک لتعلم ماورد علینا بما  
 اطلعت فی سفرك بما لا اطلع احد من العالمین لان لم یکن  
 حین الّذی هاجرنا الی اللّٰه المهیمن العزیز القدیر مِن  
 ذی بصر الا انت لذا التقت وعرفت ما لعرفه احد من هؤلاء  
 المدّعیین . . . ان یا حبیب فسوف تجد استدلال المعرّضین  
 بما استدّوا به اولوالفرقان من قبل الخ صادر از ادرنه  
 خطاب بمیرزا آقا منیر کاشانی مذکور در نام آقا و دست  
 افشاء امر بهائی و تبلیغ بابیان است . و نیز نام  
حبیب چنانچه بین شیعیان لقب حضرت محمّد حبیب اللّٰه  
 بود در برخی از الواح اطلاق بر همین معنی گردید . و  
 چنانچه ضمن لغت رضا و زیارة و تقی ذکر است در لوحی  
 شامل شرح واقعات سجن اعظم چنین مذکور است قوله :  
 و ان سألک احد من النّصارى عن الحبيب الخ  
 و در دوره بیان اطلاق بر قدوس و ملا حسین بشرویه میشد  
 چنانچه در لوحی صادر در ایام عکا است قوله :  
 این معلوم است که با هفتاد نفس در سجن اعظم چه  
 وارد شده و میشود تفکر نما در نفوسی که مع نقطه در ساعات  
 معدوده محبوس بودند و همچنین در نفوسی که در طبریته  
 مع حبیب جمع شدند از اشتد الامر اشتد و اوار تکبوا ما ارتکبوا

کذلك قضی و یقضی  
 و نام محبوب نیز در الواح و آثار این امر در موارد مختلفه  
 بکثرت استعمال گردید . در توقیع خطاب بمحمّد شاه است  
 قوله :  
 و اگر کشف حجاب شود محبوب کل منم الخ و در  
 خطاب بر رئیس عثمانی است :  
 قل ان ملک العجم قتل محبوب العالمین که مقصود  
 ناصرالدین شاه و بقتل آوردن نقطه میباشد و نیز در لوح  
 رئیس است :  
 و اسمع نداء کل الذرات هذا لمحبوب العالمین  
 که مقصود خود مقام ابهی میباشد . و وصف  
محبوب الشّهداء در الواح و آثار بتجلیل آقا سیّد  
 اسمعیل زواره ای مذکور ضمن نام اسمعیل و میرزا محمد  
 حسین اصفهانی مذکور ضمن نام حسین صادر شد و در افواه  
 برای دوّم لقب و شهرت گردید .  
حُبّ اللّٰه نام پسر آقا جمال بروجردی بود که با پدرش  
 در دوره مرکز میثاق ابهی ناقتز و معروف بود .



عربی برمار و شیطان هم اطلاق کنند .  
(حُبَاب) در لوح بناصرالدینشاه است :

" امش مقبلاً الى العزيز الوهاب  
و ورائی تنساب الحُباب " یعنی روی بخدای ارجمند  
بخششگر میروم و در آنحال مارتعاقبم جست و خیز میکند .

عربی بجای خوشا فارسی در مدح  
(حَبْدَا) و استحسان استعمال میشود . در لوح  
بمسلمان است قوله :

" فيا حَبْدَا لِمَنْ عَرَى نَفْسَهُ " الخ  
و در کتاب اقدس است :  
" حَبْدَا هَذَا الْمَقَامِ الْإِبْهَى الَّذِي بَذَكَرَهُ زَيْنٌ كَلَّلَ  
لَوْحٌ بَدِيعٌ "

و در لوح رئیس است :  
" يَا حَبْدَا هَذَا الْفَضْلُ الْمَتَعَالَى الْعَزِيزُ الْمُنِيعُ "

کشور معروف افریقائی . بلال حبشی  
(حَبْشَه) از صحابه پیمبر . در لوحی است :  
" بلال حبشی که کلمهای از علم

نخوانده بود بسا ايمان و ايقان ارتقا نمود  
و از مرکز میثاق ابهی در حق عبودیت خودشان :

" كعبودية بلال الحبشى لسيد القرشى "

مصدر عربی بمعنی ضایع شدن و از میان  
رفتن . در لوح خطاب بحاجی محمد  
(حَبِط) کریمخان است :

" وبذلك حبطت اعمالك وما كنت من الشعارين "

عربی بمعنی ریسمان محکم . و قرآن  
(حَبِلَ الْمَتِينِ) را حبل الله المتين ریسمان محکم خدا  
گفتند . و در لوحی است :

" طوبى از برای امائی که بحبل متين تمسك جستند  
و بذیل تقدیر تشبثت " و

حبل المتين نام مجله فارسی مطبوع در کلکته و هم روزنامه‌ای  
که چندی پُر طهران منتشر میگشت و تعرضات و تعریضات  
نسبت باین امر داشتند و زکری از آن ضمن ثوی است .

عربی بمعنی عمل کحج خانه خدا .  
در کتاب اقدس است :

(حَجَّ) " قد حکم الله لمن استطاع منكم  
حج البيت "

(حجّة)

عربی بمعنی دلیل وبرهان . در صحیفه مخزونه است قوله :  
" لتكون حجّة على العالمين "

و در بیان است قوله :

" الباب الاوّل من الواحد الثانی فی معرفة الحجّة

والدلیل "

و نیز قوله :

" تلك الآيات حجّة من بقية الله "

و در لوح رئیس :

" حجّة الله على الخلائق اجمعين " الخ

و در اصطلاح مذهبی امامیه لقب ائمه اهل بیت گردید و امام دوازدهم راجعت غائب لقب دادند چنانکه در بیان است قوله :

" الباب الخامس عشر من الواحد الاوّل در اینکه حضرت حجّت علیه السلام ظاهر شد بآیات بیّنات بظهور نقطه بیان " الخ

و در توقیع بمحمد شاه است قوله :

" حجّة الله روحی ومن هو فی علم الله فداه حجّت

خد اوند صاحب الزمان روحی و ماهوفی علم ربّی فداتراب

محضر قدسه "

و در صحیفه مخزونه قوله :

" ان هذه الصحیفة المخزونه قد انزل الله سبحانه

من عنده الى حجّته محمد بن الحسن علیهما السلام " که

ضمن لغات ذکر زیارة صحیفه درج میباشد حتّی مجتهدین

خود را حجج اسلام نعتند و در عرف بابیان و معاصران زنجانی

ملا محمد علی مجتهد معروف بنام حجّت شهرت یافت که

در ضمن نامش زکری ازواست و

حجج عشره حقیقت و صدق مدعیان مقام الهی بحق در

نام دلائل ثبت است .

عربی بمعنی ستر و پرده و هر حاجبی

(حجاب) در توقیع خطاب بمحمد شاه است :

" اگر کشف حجاب شود محبوب

کلّ من "

و در لوح حکما است :

" انکنا خلف سبعین الف حجاب من التور "

و در کتاب اقدس است :

" هذا امر الله قد کان مستورا فی حجب الغیب "

و در سورة الهیکل است :



" من اعرض عن الحق انه من احجب الخلق " كه  
 اَحْجَب اسم تفضيل بمعنى باحجاب ترمي باشد . و نیز قوله :  
 " انا خرقتنا الا حجاب اياكم ان تحجبوا الناس بحجاب  
 آخر " :  
 وقوله :

" اخرقتنا الا حجاب على شأن " الخ  
 و در خطاب باشرف :

" ثم ذكر من لدنا اَحْبَاء الذين ما منعهم الا حجاب "  
 و در موضعی دیگر که در ذیل لغت ظ هر ثبت است :  
 " كذلك كَشَفْنَا الْقَنَاع و ارفعنا الا حجاب " و بنا بر این  
 استعمال اَحْجَاب بمعنى جمع مکرر شد و ممکن است جمع  
 حَجَب بفتح اول و سکون ثانی باشد . و نیز در مواضع  
 بسیار حُجُبَات بمعنى جمع الجمع مذکور گردید .  
 نام قسمتی معروف از جزیره العرب .

( حِجَاز ) در لوحی است :  
 " لِمَ اعْتَرَضُوا اِذْ اَشْرَقَتْ شَمْسُ  
 الامر عن اَفْقِ الحِجَاز "

در اصطلاح کیمیا گران سخت ساخته  
 بعمل کیمیا است که از آن اکسیر میگیرند  
 و در لوحی از الواح کیمیا با مضامین خادم  
 و عنوان میرزا محمد حسین منجم تفریسی مذکور است و در  
 لغت اکسیر هم ذکر میباشد .

حَجَلَة حِجَال در رباع الحجال ذکر است .

عربی بمعنى مقدار و آنچه از جسم  
 دیده و لمس میشود . در لوحی است :  
 " لوندکر مانزل فی الکتب  
 و الصحف فی ذکر هذا الظهور لیصیر هذا اللوح ذا حجم  
 عظیم "

عربی عقل و فطانت . اولی الحجسی  
 خردمندان . در تفسیر سوره الشمس  
 است :  
 " و ما طارت الی هوا معانیها طیور قلوب اهل  
 الحجی "

حدود، احکام و تکالیف شرعیّه . در

( حدّ )

قرآن است :

" تلك حدود الله فلا تعتدوها "

و در کتاب اقدس است :

" تلك حدود الله لا تعتدوها باهوا انفسكم "

وقوله :

" ان الذين اوتوا بصر من الله يرون حدود الله

السبب الا عظم لنظم العالم " الخ

وقوله :

" ان اعطوا حدودي "

وقوله :

" قل من حدودي يعترف قميص " الخ

و در جمله :

" انا امرناكم بكسر حدودات النفس والهوى " به

تنظير و تقابل حدود الهیّه استعمال گردید .

وحدّ نیز بمعنی تمیز شیئی از غیر و حاجز بین الشیئین و از

این است در کتاب اقدس قوله :

" منها تحدّرات الاوقات "

وقوله :

" لذاما تحدّرت بحدود السنّة والشهور "

و نیز حدّ بمعنی منتهی و کرانه و حدّ السیف دم شمشیر . در

کتاب اقدس است :

" ورفعا عنه حکم الحدّ فی الكتاب " محدودیت

بشرائط که در شریعت قبل در موضع سجود بود برداشته

شد .

و از موارد استعمال تحدّ گفته میشود حدود مملکت و در عرف

فارسی سرحد گویند . و در لوی خطاب بصدر عثمانیست

قوله :

" درین اثنا خبر رسید که فلان سرحد یاغی شد فاند "

تحدید بمعنی تعریف و بمعنی تقييد و حصر و بمعنی اقامه

حدود و در آثار این امر کثیر الاستعمال است مانند لوی :

" هو العزيز الجميل توحيد بدیع مقدّس از تحدید

و عرفان موجودات " الخ

عربی بمعنی گوز پشت . لقب و شهرت

( حدّ باء ) شهر موصل . در لوحی صادر در اردنه

خطاب بشیخ سلمان در ضمن بیان

اسارت از بغداد بموصل چنین مذکور است :

" نسألك اللهم يا تدين جعلهم الاشقياء اسارى

من الزّوراء الى الحدباء " الخ و مراد از قوله :  
" الاسم ميم "

ستيد مهدی دهجی معروف میباشد . و در لوحی دیگر قوله :  
" أن يا احبائي في حدباء عليكم ذكر و بهائسي  
و ثناء كل الاشياء و ثناء من في جبروت الابداع و ملكوت  
الاختراع انتم الذين حملتهم الشدائد في سبيلي و الرزاياء  
في حبي " الخ

( حَدَّثَ ) فعل ماضى از حدوث بمعنی هستی  
یافت . در لوح رئیس است .

" اعلم ان التفسر التي يشارك فيها  
العباد انها تحدث بعد امتشاح الاشياء و بلوغها " الخ  
حَدَّثَ حکایت و خبرگزاری کرد . و در خطاب مناجات  
طلب مغفرت برای صحیح فرود است :  
" وَيُحَدِّثُ بِالْأَخْبَارِ فِي نَادِي الْأَبْرَارِ "

عربی مصطلح در گفتار هان مراکز دینی  
( حَدِيثٌ ) واصل بطریق روایت . احادیث جمع  
در کتاب اسرار الآثار بتفصیل در اصول  
و فروع و معایب آن از طریق علم الحدیث اسلامی بحث شد و  
در این امر بدیع نیز به مین جهات اعتناء و اعتماد بروایات

و احادیث نشد و هرگاه نقلی بعبان آمد انطباق با آثار  
مقطوعه در نظر بود و بصرف نقل و روایت استناد و مناسط  
و ترتیب اثر نمیگردد و در کتاب امر و خلق بیان و توضیح داده  
شد .

عربی باغ دیوار و محفوظ کرده . حدائق  
( حَدِيقَةٌ ) جمع . در لوحی است :  
" لا زال اخيار بگفتار حدائق

وجود را تصرف نمودند "

حدیقه الرَّحْمَن در آبادیه نام محلّ متبرک مدفن رؤوس  
الشَّهداء .

حدیقه طهران نام محلی که بهر بنا مشرق الانکار خرید  
نگاهداری کردند .

پنجاه  
عربی کفش . در لوح خطاب بنا صرالد  
( حِذاء ) است :

" بلا حذاء و لا وطاء " یعنی  
بی کفش و فرش . و در لوح خطاب بحاجی محمد کریمخان  
است قوله :

" لوتمشی بلا حذاء و تنام بلا وطاء "



(حَدَّر)

عربی بجم و پرهیز . در لوح طب است .  
"کن منه علی حَدَّر"

(حَدَّق)

حَدَاقَة عربی بمعنی مهارت حاذق ماهر .  
حُدَّاق جمع . در لوح خطاب بحاجی  
محمد کریمخان است قوله :

"والحدِّقُ بایاس بن معاویة بن القره"

و در کتاب اقدس :

"اذا مرضتم فارجعوا الی الحدَّاق من الاطباء"

(حُرَّ)

عربی آزاد . احرار جمع . در کلمات  
مکتونه است :

"ای پسر کنیز من اگر فیض روح

القدس طلبی با احرار مصاحب شو زیرا که ابرار جام باقی  
از کف ساقی خلد نوشیده اند و قلب مرد گانرا چون صبح

صادق زنده و منیر و روشن نمایند " انتهى

که مراد زنده دلان آزادگان است و میرزا محمود صدرالعلماء

فریدنی در خطابی بعنوان صدرالاحرار مذکور گردید  
و در کتاب اقدس است قوله :

"اتانزی بعض الناس ارادوا الحرّیة و یفتخرون بها"

اولئك فی جهل مبین " و مراد نهی از حرّیت مطلقه  
و آزادی از شرایع و قوانین است .

(حَرَّاقَة)

در رساله مدنیة از حضرت عبدالیهاء  
است قوله :

"هر روز آلت حَرَّاقه (کشتی جنگی)

احداث و ایجا میگردد .

(حِرْبَاء)

در عربی جانوری که در آفتاب بالوان  
مختلف شود و در فارسی آفتاب پرست  
خوانند . و در مناجات و طلب مغفرتی

است :

"وتوجّه الی ضیاء جمالك توجّه الحریاء"

(حِرْز)

عربی بمعنی موضع حصین و حصن و قلعه  
و مصطلح در طلسمات و تعویذات -  
دعائی شد که بهر حفظ بیندند و بیاویزند

در لوحی بغصن اعظم است :

"انا جعلناک حرزًا للعالمین" که در ضمن لغت

غصن ثبت است و از نقطه جرزه های متنوع برای کسان بسیار

عطا گردید چنانچه در ذیل ج ن اشاره است و در دوره

امهی نیز کم و بیش بود و در کتاب امر و خلق ثبت شد .

### حَرَسَ

نگهبانی کرد . در خطاب وصایای عهد است :

" وَحَرَسَ الْحَصْنَ الْحَصِينَ " الخ

### حَرَفَ

بمعنی شریک از اصوات بیست و نه گانه مبانی اولیّه لغت عرب را حرف و آنها را حروف هجائیه گویند و در اصطلاح نقطه و عرف بیان چنانکه مظهر کلی را بنام نقطه میخوانند مؤنثین را حروف میگویند و خصوصاً اصحاب هیجده گانه اولیّه بنام حروف حتی مستی شدند که حروف نورانیّه بودند و مقابلین مخالفین اولیّه حروف ظلمانیّه شمرده گشتند و در رساله رجعت چنین مسطور است قوله :

" و همچنین در نقطه بیان نظر کن همان حروف حیّ

چهار ماهه اول ظهور اقوی بودند از هزار و دو بیست سال گذشته فرقان " الخ

و در کتاب ایقان خویش را بعبارت " این حرف " یاد نمودند . و در لوح مذکور در ضمن لغت ام ن نیز ذکر حرف است و در لوحی دیگر که ضمن لغت ج م ل ثبت است و در حق شیخ عبدالحسین مجتهد طهرانی چنین مذکور قوله :

" جعله الله خادماً لحروفات نفسه " که مراد از حروفات

ائمه مدفون در عراق میباشد و او مشغول بتدسیس آن بقاع بوده . یکی از الواح

لوح مصیبت حروفات عالین است قوله :

" این جزوه در مصیبت حروفات عالین ( یعنی در مصائب

و بلائی اهل سرداق عزت و قرب صادر شد و کلمه عالین مضاف الیه حروفات است و یا باعتبار تغلیب زکوره مذکور آوردند و کلمه حروفات جمع الجمع و باعتبار کثرت و عظمت آنان میباشد)

نوشته شده و لکن در این ایام بنفسی تخصیص یافت ( ۱ ) بعد جمعی طالب شرح و تفسیر شدند که بلسان فارسی نوشته شود لهذا مرقوم گشت ( ۲ )

..... تا اینکه بحدیقه عرفان وارد شد ..... تا اینکه بشرف لقا مشرف شد و از خمر لقا مرزوق گشت ..... و طی

( ۱ ) - چون میرزا محمد وزیر نوری اخ الحرم یعنی برادر فاطمه مهد علیا حرم دوم ابهی که خواهر دیگرش مریم زوجه حاجی میرزا رضاقلی برادر ابهی و آنها از خویشاوندان پدری ایشان بودند در طهران وفات یافت مصیبتی مخصوصاً در گشت و این لوح در بغداد برای ترفیع مقام وزیر مذکور و تسلیت خواهران و بستگان میباشد )

( ۲ ) - از مرکز میثاق ابهی در خطابی به بشیر ابهی است :

نمود سفرهای ممالک عشق را و راههای ممالک صبر و طلب را تا آنکه وارد شد بر تو و راجع شد بسوی تو و باز گشت نمود نزد تو و ساکن شد در قطب لا مکان مقابل جمال تو درین وقت بموج آمد بحر قضای تو و بهیجان آمد باد های تند تو در هوای تو (۱) . . . . . و از جمله بلا یان متعدده . . . این مصیبت بدیعہ (۲) ولیکن اختصاصاً اللہ فی هذه الا زمان علی الاثنین — الطلعتین و سمیت اولیہما باسم التی اختصاصتہا و جعلتہا امّ الخلائق اجمعین (۳) و الاخری باسم التی اصطفیتہا علی نساء العالمین (۴) و کلمه اثنین اطلاق بر معدود دو و بیما لحظه نوع جنسیت شد و من الطلعتین آنرا بیان نمود ( و مریم مذکورہ و حواء نیز از منسبات پدری و زوجہ میرزا محمد درین مصیبت بسر نالان بودند و شن احوال همه در تاریخ ظهور الحق ثبت است . و در ابلاغیہ مقام ولی

از ترجمہء حروفات عالیین سؤال نمود بودید اصل و ترجمہ هر دو از قلم اعلی صادر شد . ( ۱ ) — این جمل و نیز فصل بعد واضح میکند کهدر شأن مصائب وارد ہر حرمود دیگر طاعتات و مهاجرات حولشان و مقربانشان است ( ۲ ) — از اینجا شروع بنفس مخصوص مذکور است ( ۳ ) حواء ( ۴ ) — مریم

امر اللہ است :

" در خصوص حروفات عالیات این در بغداد نازل شدہ و بدو تخصیص برادر حرم یعنی والدہ میرزا محمد علی داشته ولی بعد عمومیت یافت و در مجالس ختم در ایام مبارک از برای متصاعدین بافق اعلی تلاوت میگشت اول بعربی نازل شد و قسمت فارسی آن بر حسب خواہش جمعی کہ تفسیر و شرح آنرا طالب گشتند از قلم اعلی نازل گشت و نیز راجع بسؤال ثانی کہ در کلمات عالیات نام مریم و حواء مذکور و مقصود ازین دو اسم کیست فرمودند مقصود از مریم ہمیشہء حرم جمال قدم است و حواء از منسوبین او الخ و در لوحی دیگر است قولہ :

" درین ظہور حرف نفی را از اول اثبات برداشتیم "

الخ مراد آنکہ در دورہء اسلام برای شہادت بتوحید و ایمان بمظہر امر لا الہ الا اللہ بتقدیم حرف لای نفی بر الای اثبات مقرر و متداول گردید ولی در ایندور جملہء اللہ ابہی معمول شد و اشارہ باینست کہ حروف نفی و مخالفین را مانند ادوار قبل غلبہ و تقدّم بر مؤمنین ثابتین میسر نیست و مخالفین از اهل بیان ہمیشہ مغلوب و مقهور خواهند بود و در دورہء عهد و میثاق ابہی نیز ہمین را برای مغلوبیت

ناقضین استدلال میکردند . و

علم الحروف که جفر مینامیدند ونسبت با امام جعفر صادق  
میدادند . و کتب متعدده از علمائ و مشاهیری بمیان آمد  
وعجائب اکتشافاتی راقائل و ناقل شدند و شیخ احسائی  
در آن خصوص نوشت و از مقام نقطه مربوط بآن آثار کثیره است  
و از مقام ابهی نیز صادر در ایام بفداد آثاری است و لسی  
در آخر بالصّراحه مرقوم داشتند که برای ملاحظه خاطر  
کثرت علمای شیخیه در آن ایام بود و رنه حروف و اعداد را -  
چنین طبایع و خصوصیات و آثاری نیست .

دیگر لوح معروف :

حروفات مقطّعة که در لغت حیات ذکر است در ایام بفداد  
صادر شد قوله :

" هذا کتاب من الباء قبل ها . . . آمنوا و فـازوا

بانوار الهدی لیبلّفهم الی سرادق القدس . . . قد حضر  
بین یدنیا من حرف القاف الّذی سافر من نفسه وهاجر الی الله  
المهیمن القیوم ( حاجی محمد باقر نبیل مسافر ) . . . ثم  
اعلم بانّ ما سألت من آية التور . . . واما ما سألت من  
حروفات المقطّعات فی الصّحائف و الزّبرات . . . الالف  
یدلّ علی الالوهیة المطلقة و اللّام علی الولاية المطلقة

ترجع الی نفسه القائمة بقوله انما ولیکم و هذا من ولاية الله  
العزیز المحمود و المیم من کینونیه المحمّدیة و الطّراز الاحمّدی  
. . . فاعلم بانّ الالف فی مقام یشیر علی اسمه الاعظم  
فهو الله و اللّام عن علمه المکتونة و المیم عن اسمه المعطی  
ای ان الله الاعلم المعطی \* و در اثری است قوله :

" همچنین از حروفات مقطّعات سؤال نموده بودید در  
ایام توقف در عراق آیات لاتحصی در این مقامات نازل بعضی  
از آن ارسال شد "

و نیز در لوح رئیس است قوله :

" اتاقد بیّنّا کما ذکرناه فی الالواح الّتی نزلنا فی

جواب من سأل عن الحروفات المقطّعات فی الفرقان انظر  
فیها لتطّلع علی ما نزل من جبروت الله العزیز الحمید  
لذا اختصرنا فی هذا اللّوح "

و در لوحی دیگر قوله :

" ایسائل نظر بشان عبادنا همین سؤال را در سنین

قبل از آن مشرک بالله نمود و جوابی بخط خود نوشته نزد

حرف سین است " الخ

مراد از حرف سین شیخ سلمان معروف بیک ابهی و اشاره

بجوابی است که میرزا یحیی ازل در بیان بیت سعیدی

دوست نزدیکتر از من بمن است برای شیخ نوشت و نبرد او ماند . و نیز

حرف البقاء در الواح و آثار ابهی لقب حاجی میرزا موسی جواهری ساکن بغداد بود که در ظهور الحق مفضلاً بیان شد منها قوله :

"الروح فی افق القدس عن طرف الجبین قد کان مشرقاً یا حرف البقاء فالبر نعلین الانقطاع ثم امش علی رفرف الاعلی هذه ارض البقاء ما وقع علیها رجل احد من الاولیاء فسبحان من خلق فسوی " الخ و بنام او و در ذکر او الواح و آثار بسیار است ضمن نامهای بقاء و موسی نیز ذکری میباشد .

در لوح و دعاء یدعوه محیی الانام (حرم) فی الايام در وصف اهل بیان است قوله :

" ما قصدوا حرم امریک و ماتوجهوا الی وجهک "

و در حق اهل ایمان قوله :

"الذین اقبلوا الی حرم امریک و توجهوا الی شطری

رضاک "

و در لوح به نصیر است قوله :

" ان تجعلوا انفسکم محروماً عن حرم القصوی و هذا البيت الاحمر الاحمر فبائی حرم انتم تتوجهون ثم تطوفون "

و اصل حرم بمعنی شیئی یا موضعی که مرتفع و ممتنع از تماس میباشد و بر هر موضوع مادی یا معنوی که چنین باشد اطلاق میگردد .

عربی ابریشم و یافته ابریشمین .

( حریر ) در کتاب اقدس است :

" اَجَلٌ لَكُمْ لَبْسُ الحریر "

و در لوحی ثبت ذیل نام جمال ذکری راجع بلباس حریر میباشد و در سورة القلم است :

" عیدوا انفسکم فی هذا العید الاکبر الذی یسقی الله

بنفسه ریح الاطهر . . . ثم زیتوا انفسکم من حریر

الا یقان ثم اجسادکم من سندس الرحمان " الخ

در آثار بسیار این امر بهائیان بعنوان

( حزب ) حزب و حزب الله و حزب العدل ذکر

شدند . در لوحی است قوله :

" طوبی از برای عباد این ظهور که از قلم اعلی بحزب

الله نامیده شد فاند این فضل عظیم است این نعمت



بزرگ و از سماء فضل سائل و آمل که این حزب اعظم اقدس  
اطهر اعلی را مؤید فرماید بر آنچه سزاوار این لقب و عنایت  
است \*

و در لوح دنیا است قوله :

" این مظلوم حزب الله را از فساد و نزاع منع فرمود  
و باعمال طیبه و باخلاق مرضیه روحانیّه دعوت نمود \*  
و حزب اصلاً بمعنی جماعت و دسته همروش و هم‌رأی  
میباشد .

و حزقیل از انبیاء معظم صاحب کتاب  
( حزقیال ) بنی اسرائیل یکی از انبیا که باسیری  
رفته در واقعه نبوخذ نصر و کتابش

از کتب مقدسه عهد عتیق میباشد . و در لوحی است :

" قسم بخدا که اگر بر شحی از حجت حزقیل آگاه  
میشدی ادراک مینمودی رتبه و مقام او را . . . حال قدری  
تفکر نما در اول امرش و بدایت ایمانش محبوسی که چون از  
بریه سینای حب الهی بمصر عباد لایزالی وارد شد . . .  
با آنکه بنی عمّ فرعون بود و نهایت اعتبار نزد فرعون داشت  
بقسمی که منابع خزائن جمیع در قبضه او بود معذک  
دقیقه ای از حق احتراز ننمود و آنی اغفال نجست الخ

و این طبق تفسیر علماء اسلام در حق مؤمن من آل فرعون  
است .

از بیانات ابهی در لوح طبّ است قوله  
( حُزْن ) " اِنَّ الْهَمَّ مَا اخذ جمال القدم "

و در لوح سلمان است قوله :

" احزان وارده قلم رحمن را از ذکر مقامات احدیّه  
منع نمود " الخ

که اول نظر بقوه روح القدسی و ثانی نظر بقوه بشریّه میباشد .

عربی شمشیر بران . و حسام السلطنة  
( حُسام ) محمّد تقی میرزا پسر عباس میرزا نایب  
السلطنة فتحعلیشاه در حرف ط و

بتفصیل در تاریخ ظهور الحق ثبت است .

در کلمات مکنونه است :

( حُسبان ) " زنهاری پسر عزبا اشرار الفت

مگیر و مؤانست مجو چه که مجالست

اشرار نورجان را بنار حسبان تبدیل

نماید \*

و در مناجاتی در ایام صیام است قوله :

" وما یرد علی فی کل الاحیان من مظاهر الشیطان

و مطالع الطغیان و معادن الحسد و الحسبان " الخ  
حسبان بمعنی عذاب و آتش است . و در کتاب ایقان اشاره  
بتفسیر تأویلی مأثوره از اسناد شیعیان راجع بآیه الشمس  
و القمر بحسبان در سوره الرحمن قرآن است که در اسرار الآثا  
العمومیّه مشروح گردید .

عربی خواست رفتن خوشی دیگران  
( حسد )  
ورسیدن بخود که بفارسی رشک گویند .  
در کلمات مکنونه است قوله :  
" ای پسران ارض برآستی بدانید قلبی که در آن شائبه  
حسد باشد البتّه بجهروت باقی من در نیاید و از ملکوت  
تقدیر من روائح قدس نشنود "  
و در لوح طب است :  
" قل الحسدُ یا کل الجسد "

حسن عربی بمعنی نیکو ، خوب ، نغز  
( حسن حسین )  
و زیبا . و از حسن نامان مشهور :  
امام حسن بن علی امیر المؤمنین که شمه‌ای  
مقتبس از لوحی در ذیل نام شیعه در احوال او ثبت میباشد  
و نیز :

امام حسن عسکری یازدهمین ائمه اثنا عشر از خاندان

پیمبر که در اسرار الآثار العمومیّه مذکور میباشد . دیگر از  
حسن نامان مشهور مذکور در آثار .  
ملاحظه بجستانی از حروف حیّ است قوله :  
" فیا ایّها العم اجرفی سبیل ربک ان اشکر الله بعملک  
فانا قرأنا کتابک الذی تفتیره شبّهات اهل الناسوت " الخ  
و توقیعی دیگر قوله :

" بسم الله الرحمن الرحيم يا ايها السائل فاعلم  
ان الله لا يحكم بمرض نفس الا بما قدمت ايداه من الخطايا  
و ذلك ما كانت الا كفارة لذنوبك وان سؤالك من بعض السلو  
فاعمل لله خالصا ولا ترى نفسك في حالة الا فقد تجددت في طاعة  
الرحمن واحسب نفسك بمثل ما انت واقف عند الميزان الشعر  
بالشعر والقشر بالقشر ولا تحرم نفسك عن الاجتهاد فان  
القلوب تمرض كما تعرض الا بدن فصق قلبك بذكر الله الا كبر  
في كل الحال واعظم الرياضة في ذلك الباب ان لا تفعل  
من الله لمحة واحفظ سر الباب كما تحفظ عينيك واتكل على الله  
فان الله كان بعباده بصيرا والحمد لله رب العالمين "  
و در لوحی و اثری در شأن او است قوله :

" در حسن بجستانی مشاهده نما وقتی در عراق  
بین یدی حاضر و در امر حضرت نقطه اولی روح ماسواه فداه

شبهاتی بر او وارد چنانکه تلقاء وجه معروض داشت و جواب  
 بالمواجهة از لسان مظهر احدیه استماع نمود از جمله  
 اعتراضاتی که بر حضرت نقطه اولی نمود آنکه آنحضرت  
 در جمیع کتب منزله حروف حی را با و صاف لا تحصی وصف  
 نمود مانند من یکی از آن نفوس محسوب و بنفس خود عارف  
 و مشاهده مینمایم که ابدًا قابل این اوصاف نبوده و نیستیم  
 نفس اوصاف سبب ریب و شبهه اوشده و غافل از آنکه مقصود  
 زارع سقایه گندم است و لکن زوان بالتبع سقایه میشود جمیع  
 اوصاف بیان راجع است باوّل من آمن و عده معدود است حسن  
 و امثال او بالتبع بما بیان و اوصاف رحمن فائز شده اند  
 انتهى و زکری از میرزا حسن برادر ابهی در ضمن  
 نام تا کرمی باشد و در صورت زیارت صادر در حقش از مرکز  
 عهد و میثاق است :

" طوبی لمن زار قبرک المظہر وجد تک المنور " دیگر

شیخ محمد حسن نجفی صاحب الجواهر مجتهد بزرگ  
 شیعه و مخالف مشهور این امر در آغاز ظهور که تاریخ مفضلاً  
 ذکر شد و در کتاب اقدس است قوله :

" اذکروا الشیخ الذی سقى بمحمد قبل حسن و کان

من اعلم العلماء فی عصره لما ظهر الحق اعرض عنه هو

و امثاله واقبل الی الله من ینقى القمح والشعیر "

و در لوحی است قوله :

" رئیس علماء ایران طرّا در آن ایام شیخ محمد حسن

نجفی بوده او در اوّل ایام بر اعراض قیام نمود " الخ و

حاجی میرزا حسن افغان کبیر در نام افغان ذکر است .

حسین تصفیر حسن و

امام حسین در مابین همه اهل البیت در آثار این امر

کثرت ذکر یافت و در شأن و مقامش در صحیفه چنین ذکر است

قوله :

" اصل جنت و الآ \* آن از نور حضرت سید الشهدا "

علیه السلام مخلوق شده و کسی که عارف بحق آن حضرت

باشد خود را در جنت می بیند و بآ \* آن متنعم اگر چه در

عالم باشد . . . اگر بخواهی آب کوثر را درین عالم حـ

مشاهده کنی و بیاشامی زیارت کن حسین بن علی بن

لیطالب را که واللّه در حین زیارت و اعتقاد باین امر از عین

کوثر بید الله در کأس رسول الله نوشیده " الخ

و در توقیعی خطاب بملا عبد الجلیل از حروف معنی و اشاره

بمصائب و وقوع شهادت خود شان است قوله :

" واشهد لعبد الله کلّ المصیبة لدى الذکر عند مشهد